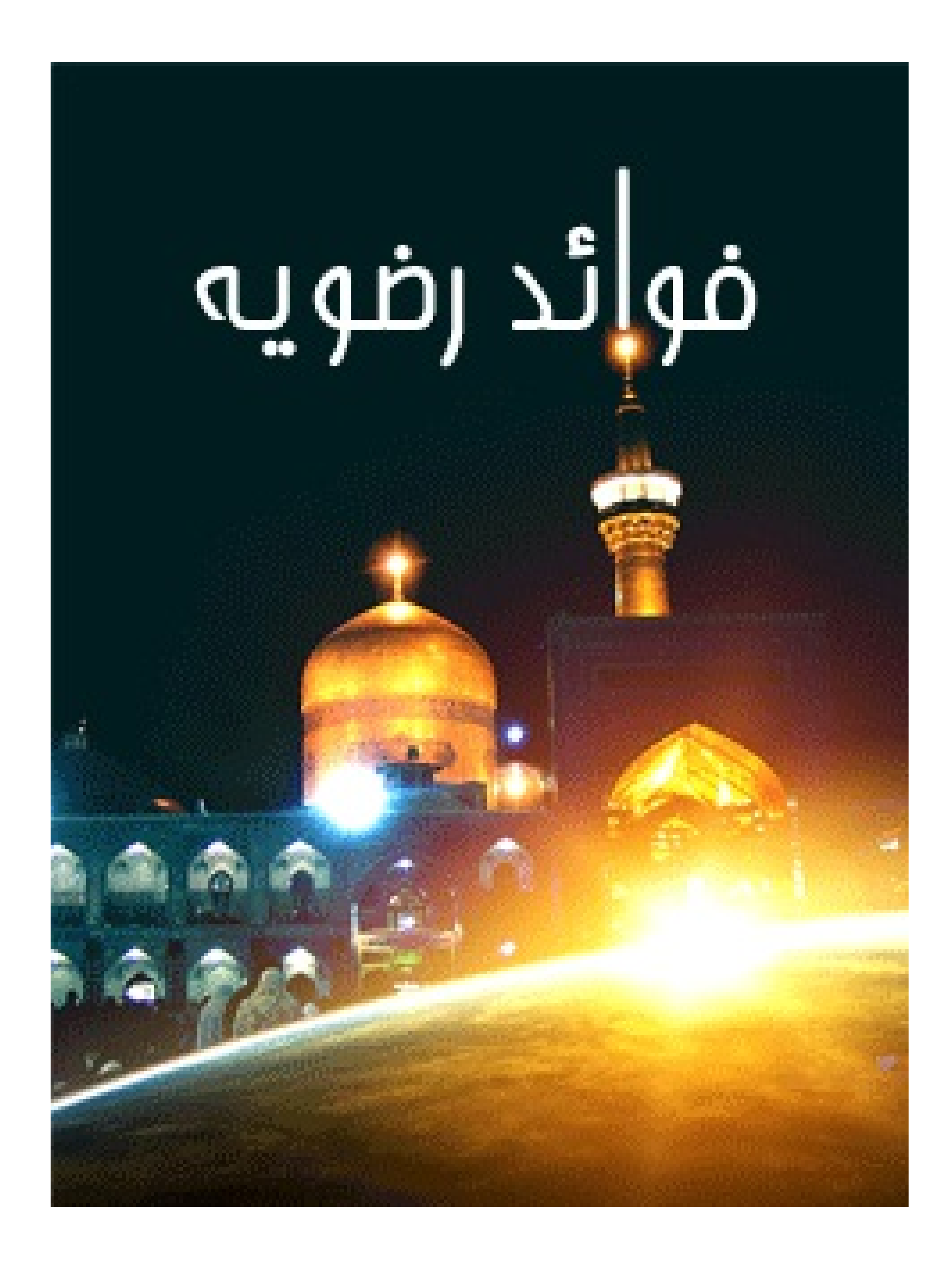

فوائد رضویه


بسم الله الرحمن الرحیم

فوائد رضویه (مسافرت أرض أقدس خراسان)

نویسنده:

مجله حوزه

ناشر چاپی:

مجله حوزه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فوائد رضویه

مشخصات کتاب

فوائد رضویه (مسافرت أرض أقدس خراسان)

سفر نـامه‌ای که از نظر می گذرانیـد «فوائـد رضویه» یـا «مسافرت أرض أقـدس خراسان» می‌باشـد که در مجموعه‌ای جنگ وار تحت عنوان «امالی دیزجی» - که گویا مناسـبتی هم با امالی بودن ندارد - به شماره (۱۰۱۳۸) در کتابخانه عظیم و کم نظیر حضرت آیةالله العظمی مرعشی نجفی (ره) نگهداری می‌شود

در آمد

سفر نـامه‌ای که از نظر می گذرانیـد «فوائـد رضویه» یـا «مسافرت أرض أقـدس خراسان» می‌باشـد که در مجموعه‌ای جنگ وار تحت عنوان «امالی دیزجی» - که گویا مناسـبتی هم با امالی بودن ندارد - به شماره (۱۰۱۳۸) در کتابخانه عظیم و کم نظیر حضرت آیةالله العظمی مرعشی نجفی (ره) نگهداری می‌شود.

این سـفر در ۱۴ ذی‌قعده ۱۳۶۴ ه.ق مطـابق با ۱۶ مهر ۱۳۲۴ ه.ش از تهران شـروع شـده و تا تاریخ ۲۰ ذیحجه ۱۳۶۴ ه.ق مطابق با ۵ آذر ۱۳۲۴ ه.ش ادامه داشته است. نویسنده این گزارش «شیخ اسماعیل بن ابراهیم دیزجی زنجانی» (۱۳۰۹ - ۱۳۷۸ ه.ق) [۱] که خود یکی از مجتهدان و عالمان مبرز دین و یکی از شاگردان حضـرات آیات سـید ابوالحسن اصفهانی (ره) (م ۱۳۶۵ ه.ق) و میرزا حسین نـائینی (ره) (م ۱۳۵۵ ه.ق) و اساتیـد دیگر حـوزه علمیه نجـف اشـرف بـوده است، در طی سـفر خود به خراسـان علاـوه بر ذکر امور شخصی و ذکر تاریخچه‌ای از اماکن خراسان و تجزیه و تحلیل آن با

[صفحه ۳۰۰]

شخصـیتهایی در خراسـان هم ملاقات نموده است که در خور توجه است و همچنین با توجه به فضای ملتهب سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ ه.ش در ایران و فعالیتهای حزب توده و جنبشهای چپگرا و ورود قوای روسیه به ایران و اشغال بعضی اماکن توسط آنان، این گزارش می‌توانـد برای کسـانی که در این زمینه تحقیق می کننـد، کمـک نمایـد. مرحوم دیزجی زنجانی در این سـفرنامه از افشای جنایات و خبـائث «رضـا خـان پهلوی» در قضایای گوهرشاد و غارت اموال حرم مطهر حضـرت ثامن الائمه علیه‌السـلام و ... از هیـچ کوششـی فروگذاری نمی کند. این سـفرنامه گر چه در آن از موضوعات گوناگون بحث شده ولی از نقطه نظر تاریخی حاوی نکات ارزنده‌ای می‌باشـد کـه بـه نظر می‌رسـد برای اربـاب تحقیـق مفیـد باشـد. برای اینکـه محققـان عزیز بـه سـهولت بـه منـابع دسترسـی پیـدا کننـد شخصـیتهای معرفی شـده در این گزارش که بیشتر از (۱۵۰) نفر می‌باشـد برای شـرح حال و ترجمه آنها منابع و ماخـذی در پاورقی آورده شـده که امیـد می‌رود برای آن عزیزان رهگشا باشد. در پایان از اسـتاد و برادر گرانقدر جناب آقای رسول جعفریان که حقیر را مورد لطف قرار داده و تصویر نسخه را در اختیار اینجانب نهادند، صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم.

حسین متقی - قم

۱۴ / ۳ / ۷۷

[صفحه ۳۰۱]

فوائد رضویه یا مسافرت ارض اقدس خراسان

اشاره

روز پنجشنبه با همراهی خانم که چهاردهم ذی‌قعده ۱۳۶۴ [ه.ق] مطابق ۲۴ / ۷ / ۱۶ [ه.ش] بود با مبلغ سیصد و سی تومان [و] اندی از گاراژ قم ماشین گرفته به هر سری [نفری] سی و یک تومان و در ساعت هفت [بعد از] ظهر رو به مشهد مقدس رضوی صلوات الله علیه حرکت نمودیم. از شریف آباد ۴۲ کیلومتری تهران گذشته در هجده فرسخی تهران، حاجی آباد توقف نموده و شب را آنجا بوده [خوابیدیم]؛ و بعد از نماز صبح حرکت کردیم، و عینك و قوطی سیگار و چاقوی من آنجا به آب افتاد و آب برد و از آنجا حرکت نموده وارد سرخک ۳۲ فرسخی تهران شدیم و از سرخك به سمنان سه فرسخی سرخک، رسیدیم و اولین تشکیلات روسها و مسلسل های سبك و سنگین و نمایشهای قدرتی خود را داده بودند و تفتیش ماشینها می‌نمودند و سجل‌ها را ملاحظه می‌کردند و از ... و نظامی تجسس می‌کردند. از آنجا گذشته وارد عطاریه گردنه آهوان شدیم که چهار فرسخ فاصله داشت و از گردنه گذشته از خود آهوان که بنایی از بناها و کاروان سرای های شاه عباسی را داشت، گذشته و از آهوان تا سمنان دوازده فرسخ بود. بنابراین فاصله عطاریه و آهوان هشت فرسخ است و قضیه آهوان معروف است که حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیه وارد آهوان می‌شود و صیاد ی آهویی صید نموده است و آهو خود را به قدمهای حضرت می‌اندازد و آن حضرت از صیاد تقاضا می‌نماید که او را رها کند و ضامن می‌شود که برود و بچه‌های خود را شیر دهد و برگردد و آهو رها شده می‌رود و با بچگان خود برمی‌گردد و آن شخص به اشرف اعتقاد و ایمان مشرف می‌شود؛ از اینجاست که حضرت میان همه معروف است به ضامن آهو.

باری از عطاریه و آهوان گذشته و ۱۲ فرسخ بیشتر نرفته به دامغان رسیدیم، در دامغان نهار خوردیم و از آنجا به شاهرود حرکت کردیم که دوازده فرسخ فاصله دارد و از شاهرود گذشته به میامی رسیدیم که چهارده فرسخ راه دارد و میامی نصف راه است که گفته‌اند از تهران تا مشهد ۳۲ منزل و یکصد و شصت فرسخ است و از میامی گذشته رو به سبزوار که ۲۵۰ کیلومتر و چهل [و] دو فرسخ تقریبی است رسیدیم و از سبزوار به نیشابور و از نیشابور با چهار فرسخ فاصله به قدمگاه رسیدیم و قدمگاه در زبان عربی «قریة الحمراء» بوده که به فارسی «ده سرخ» بوده و فعلا معروف به قدمگاه است و اینجا

[صفحه ۳۰۲]

است که از حضرت خواهش کردند نماز ظهر را بخواند و نماز جماعت با حضرت بخوانند چون آب نبود حضرت با انگشتان خود زمین را کاوید چشمه [ای] ظاهر شد یا فرمود چشمه را تنقیه و ... گیری کردند و به حوضی ریختند و حضرت وضو گرفت و یا غسل فرمود و روی سنگی قرار گرفت و اثر پای حضرت در آن افتاد و فعلا به قدمگاه معروف است و آن چشمه در قدمگاه زیر زمین است و اثر پای آن حضرت در سنگ سیاهی در دیوار بنایی که در صحن و سعی در بالای آن صحن واقع است زیارتگاه مردم است؛ و ما هم به زیارت آن مکان و وضو و نماز و دعا در آن موفق شدیم و آنجا ناهار را خورده حرکت کردیم تا مقابل مقبره اباصلت هروی [۲۲] که از خواص حضرت ثامن الائمه (ع) بوده و حالش معروف و مسطور است رسیدیم و آنجا از خارج فاتحه [ای] خواندیم و گنبد و منار شریف [حضرت رضا (ع)] نمایان شد و چهار تومان انعام و جایزه داده و سپس کرایه و تصفیه حساب نموده، روز شنبه طرف عصر وارد مشهد شدیم ۴۸ ساعت، طی سفر نموده که هشت ساعت استراحت نموده بودیم. [سپس] به مسافرخانه حاج عبدالله زنجانی وارد شدیم و سه روز آنجا توقف نموده و شب و روز موفق به زیارت بودیم که امین آقا دیزجی نور چشمی از تربت حیدریه که مأمور آنجا و رئیس بازرسی و معادن جمله استان نهم بود، برگشت و به منزل ایشان منزل آقای مشرف کوچه باغ سنگی منتقل شدیم که ماهی دو صد [دویست] و پنجاه تومان کرایه آنجا است؛ و از آنجا تا صحن شریف پیاده نیم ساعت راه بود و تمامی آن نقاط باغ مفصلی بوده است و فعلا آن باغ و اطراف آن متعلق به آستان مقدس می‌باشد و قطعه قطعه تا صد سال از طرف نایب التولیه که متولی سلطان وقت و نایب التولیه والی وقت است، اجاره داده می‌شود و وجه اجاره سالی چهل تومان بوده و حالا به صد [تومان] رسیده و عمارتها و حمامها و ساختمانها [پی در] آنجا بنا نهاده شده و قسمت مهم و نو ساختمان

مشهد محسوب است و این یکی از مجری [های] عوائد حضرت ثامن الائمه (ع) است و یکی هم آبی است که از چشمه معروف یازده فرسخی خراسان سر می‌گیرد و آب صاف و زلالی است ولی از بی‌مبالاتی و بی ملاحظه‌گی اهالی و عدم مواظبت شهرداری کثیف و تیره است که نمی‌توان وضو گرفت و آنچه که گفته‌اند که نفرین شده حضرت است، دروغ است و مشروبی داخل و خارج زیادی از آبادی ها با اوست و از آثار مرحوم شاه عباس صفوی [۲۲] است که از بالا ـ[ی] خیابان (خیابان نادری) رد شده وارد صحن قدیم

[صفحه ۳۰۳]

شاه عباس و صحن جدید [که] از آثار مرحوم فتحعلی شاه [۲۲] است، می‌گردد و از پایین خیابان می‌گذرد و بالاخره ده معمور و آبادی را مشروب می‌کند و هر متری را دو ریال حق السقایه اخذ می‌نمایند که گفته‌اند هر روز به وزن و یک خشت طلا عایدی او است و البته این در سنوات پیش ملحوظ بوده است و روی هم کمترین عایدی حضرت در [هر] سالی به یکصد صد هزار می‌رسد که خرج در رفته ده میلیون باشد و مصرف آنها در تعمیرات حرم و رواق (که به چهار قسمت منقسم است، بالاسر «دار السیادهٔ»، پایین پا «دارالسعادهٔ»، پیش رو «دار الحفاظ»، پشت سر «دار التوحید») و صحنهای شریف است و حقوق خدام هم از آن محل ها است؛ پالتو زرد پوش ها که ۱۶۱ نفر می‌باشند که یک [روز] در میان حاضر می‌شوند. در داخل حرم و رواق ها پالتو [ی] سرمه [ای] می‌پوشند؛ مزد ایشان پنجاه [و] یک تومان در هر ماهی است بدون خوراک و چهار صد نفر جاروب کشند با حقوق هفت تومان و با خوراک و ماهی چهار نوبت حاضر می‌شوند و در دار الضیافهٔ حضرت بایستی روزی یکصد و بیست نفر ضیافت داشته باشند ولی آنچه دیدم رتبه و عنوان داران و رؤساء به وقت همه از آنجا سیرند، و ذبایح حضرت همه روز درب منزلهای مانند به مغازه‌ی گوشت فروشان از آن قسمی تقسیم می‌شود و برای رتبه و عنوان داران و واردین از خارج نهار و شام ایشان مرتب چلو و پلو ها و خورش های ألوان جور به جور باز ... است و اما مردم معمولی از دو قسمت خارج نیستند جمعی مانند آشپزخانه سه تومان و چهار تومان می‌دهند و ظرفی از پلو که دو سه نفری را کفایت کند، می‌خوردند و باقی همچون گداها به واسطه‌ی پارتی های بلیط گرفته روز بعد وارد می‌شوند یا دم در اصرار و التماس نموده و به عقیده تبرک ایشان را وادار می‌کنند، تملق می‌کنند قدری سر یا تحت دیگ گرفته می‌خورند. خلاصه در منزل آقای امین دیزجی از روز چهارشنبه دهم ماه ذی‌قعده بوده تا روز یکشنبه دوازدهم شهر ذیحجه، و استفاده نقدی از ایشان چهار صد [و] بیست و شش تومان و پنج هزار [۵ ریال] و سوغاتی در حدود یکصد و بیست تومان شدو در یک ماه زیاد هم به تمام معنی مهمان ایشان بودم و در عرض این مدت از حضرات روحانیون با آقای حاج شیخ علی اکبر نهاوندی [۲۲] ملاقات و روضه ایشان را کاملا رفته دیده و در نتیجه ملاقات ایشان از کتابها نه مجلد چاپی ایشان «خزینهٔ الجواهر» و «أنوار المواهب» را خریدم در یکصد و هفتاد تومان و دو جلد «جنتان» را ابتیاع نمودم چهل تومان و یک جلد «نفس المهموم» آقا شیخ [عباس] قمی را خریدم در

[صفحه ۳۰۴]

هشت تومان. و آقای شیخ غلامحسین تبریزی [۲۲] امام جماعت مسجد گوهر شاد و آقای حاج سید علی اکبر خوئی [۲۲] امام جماعت مسجد مزبور را ملاقات و مصاحبت نمودم و آقای خوئی با برادر مرحوم من آقای شیخ عبدالله [۲۲] مرحوم در محضر و حضور حضرت آیت‌الله [سید ابوالحسن] اصبهانی [۲۲] عکس برداشته‌اند که فعلا حاضر دارم و آقای تبریزی یک مجله از تذکرات دیانتی هدیه دادند و آقای حاج میر یونس اردبیلی [۲۲] امام جماعت بالای سر و مدرس أصول و فقه خارج مسجد گوهرشاد ملاقات نموده و مذاکرات نمودیم آقای اردبیلی از وضع حال آقایان طلاب و پریشانی ایشان و هیئت روحانیه مشهد شکوه می‌کردند و گفتند فقط دو نفر از رؤساء مشهد آقای حاج شیخ احمد [۲۲] آقازاده [مرحوم آخوند خراسانی] [۲۲] و آقای [شیخ مرتضی] آشتیانی [۲۲] ماهی دو هزار [و] پانصد تومان از آستانه و عوائد حضرتی استفاده می‌نمایند به ناچار جمعی از طلاب آستان قدس

متوسل می‌شوند به حضرت آیهٔالله اصفهانی و ایشان وکیل وجوه خود را دستور می‌دهند با نظارت آقازاده و آقای نهاوندی و کس دیگری بیست هزار تومان میان طلاب تقسیم دارند، چون اسمی از آقای آشتیانی برده او را مانع این خیر می‌شوند و یک نفر دیگر از مریدان حضرت اصفهانی سی هزار تومان میان ایشان قسمت می‌کند. از کتابهای آقای نهاوندی (۴ جلد) در قسمت حالات حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیه مطالعه نمودم که حضرت شکم [؟] خود را بر روی سنگ سبزی گذاشته‌اند و قدمهای خود را بر سنگ سفید گذاشته‌اند و ترسیم اثر پای حضرت را در سنگ سفیدی قرار داده‌اند و آن در تکیه بکتاشها است به همین نظر آن تکیه را سراغ گرفتم گفتند در زمان پهلوی [رضا خان] [۲۲] از بین رفته، داخل قبرستان بوده و محو اثر گشته ولی آن دو علامت و آیت فعلا موجود و زیارتگاه مسلمین است رفتیم پیدا کرده و دیدیم،

[صفحه ۳۰۵]

آن سنگ سفید در دیوار بنایی منصوب است ولی سنگ سبز را وسیله آزمایش قرار داده و بلند کردن آن را نشانه و علامت پاکی نطفه قرار داده‌اند که هر که در حین بلند کردن خون از دماغش جاری نشد پاک طینت [!] ولی من دو رکعت نماز خوانده و از درگاه خداوندی طلب حاجت در آن مکان نمودم و خارج شدم، دیدم مردم می‌روند و دسته دسته رو به قبر و بنا و گنبدی گذاشته می‌روند و می‌گویند به زیارت برادر کاسب یعنی کم مال و کم ثروت حضرت می‌رویم، من هم وارد شدم و بنا و بقعه و صندوقی دیدم که زیارت‌نامه داشت و به نام «سید محمد پسر موسی بن جعفر (ع)» [۲۲] زیارت‌نامه می‌خواندند و من هم رجائی زیارت خوانده دو رکعت نماز خواندم و خارج شدم و چون آقای [علی اکبر] نهاوندی نوشته بودند: دو کوه در موقع ورود حضرت ثامن الائمه (ع) حرکت نموده و تعظیم آن حضرت کرده‌اند، تحقیق نمودم آن محل معروف به کوه سنگی است و در اطراف آن در عهد فرعونیت [۲۲] رضا شاه پهلوی چندین [۲۲] هزار نفر را به توپ های مسلسل و اسلحه آتشین در مسجد گوهرشاد از پا درآورده و زخمی و مقتول با هم در سه شبانه روز مرده و جاندار در گودالی زیر خاک قرار داده‌اند و کسی از آنانی که آن شب آنجا بوده‌اند باقی نمانده و جمله اسیر خاک یا دستگیر اشرار دوره‌ی رضا خان شدند مگر شیخ بهلول [۲۲] با اینکه او در بالای منبر بوده بیرون رفته و از خارجه و افغان سر در زده و این خود سری است از سیاست خارجه که بدست این نشانه‌ی خود خواسته‌اند که کسی و جایی حرمت اسلامی نداشته و از مساجد و تکایا و علماء و سادات حتی حرم مطهر حضرت ثامن الائمه (ع) چیزی و کسی باقی نباشد که ابهت و مقام [و] احترامی داشته باشد و علماء و سادات و ائمه جماعت را هر کدام را بعد از این کار شنیع به محل خود تبعید نمودند. شنیدم آقای محمد ولی اسدی [۲۲] را گرفته و در موقعی که می‌خواستند او را به خراسان ببرند در راهن [راه‌آهن] تهران، چون حس کرد که او را می‌خواهند ببرند و در مشهد اعدام نمایند با برق چراغ برقی خود را محترق نمود، و بعد از او نایب التولیهٔ والی استان نهم معین می‌شوند. باری در نیم فرسخی مشهد کوه سنگی واقع شده و از ... سوار درشکه شدیم تا موقعی که وارد شدیم خیابان و در هر دو طرف درختان به هم وصل و پیوسته بود [و] آراسته با چراغهای برقی و محوطه وسیعی در چهار قسمت گل کاری

[صفحه ۳۰۶]

نموده و استخر بزرگی و عمیقی در جلو و پشت آن ساختمان و سالن هایی را دارا بود و دور تا دور مجسمه هایی بود و همه اینها در جلو [ی] همان کوهها بود ولی در نتیجه تعرضات روسها خراب کاریها شده و مجسمه ها از بین رفته و ریخته؛ و روسها در نزدیکی آن محل لشگرگاه قرار داده‌اند و مریضخانه حضرت را که معروف به بیمارستان شاه رضا (ع) است و بسیار معظم و مفصل است و در زمان نایب التولیه‌گی اسدی مرحوم از عوائد حضرتی بنا نهاده شده، تصرف نموده‌اند، و فعلا مریضخانه یعنی قسمت معالجه کاری آن دست روسها است.

در بیستم ماه ذی‌قعده ۱۳ [۶۲ ه.ق] آقای خوئی و آقای حاج سید علی اکبر [خوئی] مرحوم در منزل ما برای ناهار حاضر بودند و

مـذاکره نمودنـد: تقریبا بیست سال قبل که پنج ماه قبل از ورود من (یعنی خود آقای خوئی) به خراسان ربابه خانم زنجانیه که اخیرا صبیه من پیش او مـدتی درس خوانـد و او معلمه دختر من شد با شوهر و مادر خود در مشـهد در خانه یک نفر حاجی منزل داشـته و مریض می‌شود و کم‌کم زمین‌گیر و فلج می‌گردد به طوری که شوهر از مـداوای او عـاجز و خسـته می‌شود و مادرش تنگ حوصـله می‌گردد و او را می‌گوید که نه مردی و نه صحت یافتی که تا راحت شویم. ربابه خانم در جواب او گوید: مادرا! فقط یک خواهش از شـما دارم. شب جمعه (که حرم مطهر تا صبح باز است) مرا بردارید به حرم مطهر و شـما را من راحت می‌کنم یعنی از حضرت یا مرگ یا صـحت خود را می‌گیرم. شب جمعه او را به حرم مطهر می‌برند و آن مؤمنه مشغول ناله و زاری و تضرع و استغاثه [می‌شود] و تقاضا می‌کند از حضرت ثامن الائمه (ع) که حال من به شما پر واضح است شوهر حتی مادر من به تنگ آمده‌اند از ناخوشی من؛ او در حـال دعـا است که وقت سـحر در منزل حـاجی اربـاب را از پاسـبانان حرم می‌زننـد، حـاجی هول می‌شود کیست این وقت در می‌زند؟ می‌گویند نترس تو را و شیخ فلان اردبیلی را که در منزل شما سکونت دارد از آستان مقدس می‌خواهند برای تحقیق مطلبی چون حاجی و آن شـیخ وارد می‌شوند و قریب دویست نفر جمعیت را می‌بینند که صف کشیده منتظرند و ربابه خانم با دو زن دیگر نشسـته، چون ربـابه خـانم حـاجی را می‌بینـد بلنـد می‌شود: حـاجی آقا سـلام علیکم، دیدیـد حضـرت شـفایم داد بی‌اختیار اشک در چشمان حاجی دور می‌زند و گریه می‌کند و بعد از تحقیق حال او از حاجی و شیخ و مرض او قادر بر حرکت نبوده، از او می‌پرسند: خوب بگو قضـیه تو چطور شـد؟ می‌گویـد: مرا خواب گرفت، دیـدم حضـرت رضا صلوات الله علیه مرا فرمود: برخیز! عرض کردم: نمی‌توانم. فرمود: برخیز. عرض کردم: قادر نیستم، فرمود: برخیز

[صفحه ۳۰۷]

خـدا تو را عافیت داد. به خود تکان دادم و بیـدار شـدم از ضـریح مقـدس گرفتم و بلند شدم، دیدم مرضـی در من نیست و علتی در خود نمی‌بینم فریاد زدم دور مرا گرفتند و خواسـتند لباسـهای مرا پاره پاره کنند و برای تیمن و تبرک قسمت نمایند پاسبانان رسیدند و مرا به اینجا رسانیدند و به مناسبت این قضـیه آقای خوئی قضیه دیگری را گفتند که تقریبا بیست سال قبل در نجف اشرف بودم و از طرف حضرت حجهٔ الاسلام آقای میرزا محمد تقی شیرازی [۲۲] مأمور تحصیل وجوهات شرعیه و حقوق الهیه بودم که در معاش یـا نفقه آقایـان طلاب و حوزه علمیه نجف صـرف شود (و آن وقت آقـای آقـا شـیخ عبدالحمیـد [۲۲] مرحـوم زنجـانی أخو الزوجه اینجانب اسـماعیل دیزجی زنجانی [۲۲] بـا ایشـان بوده و قسـمت وجوه را بین آقایـان محصـلین موفق نموده و بـا ایشـان در این کـار همکار بوده‌انـد) آقای خوئی فرمود از نجف حرکت نموده از حله و اطراف آن هشـتصد عـدد طلا و یک طغار گنـدم جمع نمودم و در موقعی که در حله بودم دیدم مردم دور اطاقی جمع شده دسـته دسته به حضـرت حجهٔ امام زمان (ع) سـلام عرض می‌کنند و من هم مختصر سلامی عرض نمودم بعد تحقیق کردم گفتند: اینجا منزل شیخ علی حلی بوده و آن مرحوم امام زمانی سفت و از منتظران بوده و با حضـرت در غیبت و غیاب و عدم ظهور آن حضـرت گسـتاخی ها می‌نمود و می‌گفت: در مقابل ۳۱۳ نفر، هزاران جمعیت فـدایی داری پس چرا ظهور نمی‌کنی؟ روزی در صـحرا بـاز بـا آب و تـاب و بـا تغییر حال حضـرت را طرف خطاب قرار می‌دهـد و مشـغول ناله و نـدبه است که بزرگواری او را می‌فرمایـد: شـیخ چه می‌گویی؟ عرض می‌کند: امام زمان (ع) را می‌خواهم. می‌فرماید: من امـام زمـان تـو، چه می‌گویی؟ عرض می‌کنـد: می‌گویم چرا ظهور نمی‌کنی فعلاـ در خود حله هزار نفر قربـانی و فـدایی داریـد؟ حضـرت فرمود: نه این طوری نیست در تمـام حله جز از تو و یـک فلاـن قصـاب مریـد حقیقی من نیست و من فلاـن روز (گویا روز جمعه را نقل کردند) می‌آیم و تو دوسـتان خود را انتخاب نما، باشـند و آن قصاب هم باشند و دو سر [رأس] بزغاله هم در پشت بام حاضـر کن شـیخ برمی‌گردد و برای موعـد معین در حـدود هفتاد نفر انتخاب می‌کند. همه حاضـر شده منتظر امام علیه السلام اند به ناگاه نوری پیدا می‌شود از همه جا دور منزل شیخ را

[صفحه ۳۰۸]

احاطه می‌کننـد و دور می‌زنند از میان نور صدایی بلند می‌شود که قصاب بیاید پشت بام، چون قصاب حاضـر می‌شود حضـرت او را امر می‌فرمایـد: یکی از این بزغـاله هـا را ذبـح کن چون ذبـح می‌کنـد و خون جـاری می‌شود و از پشت بام سـرازیر می‌شود جمعیت مضـطرب می‌شونـد و می‌گوینـد: ای وای قصاب کشـته شد! بعد صدای دیگری بلند می‌شود که: شـیخ علی کجا است، چون حاضـر شود حضـرت فرمایـد: قصاب، آن بزغاله دیگر را ذبـح نمایـد و خون دوباره جاری می‌شود، مردم و حضار می‌گوینـد: ای وای شـیخ علی هم کشته شد. پس حضرت به شیخ علی فرماید: رفقای خود را صدا کن بیایند بالا، شیخ و قصاب نگاه می‌کنند و می‌بینند دیگر کسـی از رفقا باقی نمانـده و همه از ترس جان فرار کرده‌انـد و رفته‌اند؛ بعد از آن مقام را مقام مقدس مهدی (ع) نامیده‌اند و تا حال هم مقام مهدی (ع) در حله معروف است.

آقای خوئی گفتند: قضیه اولی را آقای نهاوندی در یکی از مصنفات خود ضبط نموده‌اند و قضیه دومی را من برای ایشان نقل کردم و در عقبری الحسان که دو جلـد است در حالات امام زمان (ع) و جلـد اول آن طبع شده، درج نموده‌اند و اینجانب با همراهی آقای نهاونـدی و رهنمایی ایشان پیش آقا سـید حسن خراسانی عطار رفته و مصـنفات ایشان را که نه جلد بود از ایشان خواهش نمودم که جمع‌آوری نمایـد و به اینجانب تحویل دهـد ایشان گفتنـد که در چهار صد تومان آنها را فراهم نمایند. در صورتیکه آقای نهاوندی می‌فرمودند دویست و پنجاه تومان قیمت آنها است برگشـتم از کتابفروشـی میرزا حسن بین بست و در صـحن شریف در بالا خیابان مقابل ضـیافت خانه حضـرت چهار جلد از آنها را خریدم و کلا چهار جلد در یکصد و پانزده تومان او را پول نرسید و در ۲۵ تومان مقطوع مانـد و آن جلد را هم امین آقا در ۲۶ تومان خریده و فرسـتاده است؛ و عبقری جلد اول را گفت چاپ آن به مشهد نرسیده و دو جلد منتهی الآمال و یک جلد نفس المهموم آقای حاج شـیخ عباس قمی [۲۲] را خریـد [م] سه جلد در پنجاه [و] سه تومان جمع شـان یکصـد [و] شـصت [و] هشت تومان شـد و از شب پنجم ماه ذی‌قعـده که از تهران حرکت نموده و شب چهارشـنبه پانزدهم ماه ذیحجه ۱۳۶۴ [۱۳۴۶ ه.ق] که به تهران برگشتیم هزار و دویست و هفتاد [و] شـش تومان [و] پنج هزار [۵ ریال] تمام مخارج ما شد، فقط همین مجلـدات را اسـتفاده نمودم و بس و سـیصد و سی و پنـج تومان از خودم و هشـتصد و چهل [و] یک تومان پنـج هزار [۵ ریال] مساعدت امین و یکصد تومان مساعدت حسن شد، به

[صفحه ۳۰۹]

علاوه بر مخارج خانه که همه در مـدت مسافرت به عهـده‌ی حسن بود و تقریبا به پانصـد تومان می‌رسـد جمع شان هزار و هفتصد و هفتاد [و] شـش تومان شـد و سوغاتی متفرق در جمله مخارج به تقریب معادل دویست و نود تومان و چهار هزار [۴ ریال] شد و نظر به اینکه در حـدود یکصد و هجده تومان امین آقا سوغاتی داد لذا آن را در وجه سوغاتی افزوده کنیم، چهار صد و هشت تومان [و] چهار هزار [۴ ریـال] سوغـاتی می‌شود و مخـارج به هفتصـد تومـان برمی‌گردد؛ بنـابراین فقط مخارج اياب و ذهاب و أيام توقف در مشـهد هشـتصد [و] هجـده تومـان شـده؛ خرج و زحمت می‌گـذرد و گـذشت، خداونـد نتيجه زحمت و خرج ما را ضایع نفرمایـد و گناهان را بیامرزد و دعاهای ما را مستجاب فرماید و آخرین زیارت برای ما قرار ندهد.

خواجه ربیع و زیارت ایشان

در ۲۲ ذی‌قعده ۶۴ [۱۳ ه.ق] مطابق ۲۴ / ۸ / ۷ [۱۳ ه.ش] ماشینها در جلو بست بالا خیابان صـدا می‌زننـد و خواجه ربیع و طوس و کـوه سـنگی و علی زاد را خبر می‌دهنـد و یـک تومـان دو سـره برای خواجه ربیع می‌گیرنـد و می‌برنـد؛ خواجه ربیع قبر او در یک فرسـخی مشـهد تقریبـا در شـمال غربی مشـهد واقع شـده؛ ما طرف صـبح به وسـیله‌ی ماشـین در عرض یک ساعت و نیم رفتیم و دو رکعت نماز در مقبره‌ی ایشان خوانده و مختصـر دعایی نموده برگشتیم؛ قبر ایشان در توی صندوق چوبی میان بقعه [ای] واقع شده و آن بقعه در رو به جنوب بـاغ و صـحن بزرگ متعلق به آن قبر واقع شـده، و حوض و مستراحی دارد و پاسـبانی از طرف نایب التولیه

دارد و در سر صندوق لوحه ای است از حضرت آقای سید هبهٔ الدین شهرستانی [۴۵] که [در]۱۳۵۸ هجری قمری به زیارت ایشان آمده و ترجمه حالات ایشان را تقریر فرموده و در آن لوحه تحریر شده و آنچه به طور خلاصه در نظر اینجانب مانده است: ربیع بن خثیم [۴۶] (بر وزن زبیر) اسدی، حضرت شیخ بهاء [۴۷] [الدین عاملی مساوی شیخ بهائی] به زیارت ایشان آمده و فرموده حضرت ثامن الائمه (ع) فرموده: ما را بس است به همین زیارت خواجه ربیع در خراسان و سلطان عباس

[صفحه ۳۱۰]

صفوی را تشویق فرموده در تعمیر قبر ایشان و ایشان از زهاد ثمانیه [۴۸] و [۴۹] بوده‌اند و مانند اویس

[صفحه ۳۱۱]

قرنی بوده و ابن‌مسعود [۵۰] ایشان را می گفت: اگر پیغمبر تو را می‌دید شاد و مسرور می‌شد؛ و در صفین از علم داران حضرت امیرالمؤمنین (ع) و رئیس چهارصد نفر از اصحاب عبدالله بن معسود بود و او روزی با چهار هزار سوار آمد و ملحق شد به امیرالمؤمنین (ع) در موقع هجوم شامیان و از جمله کلمات ایشان است «تفقه ثم اعتزل» و از جمله کلمات ایشان است «اگر بدیها عفونت ظاهری داشت کسی دور اینها نگشتی» و او با آنکه در مأموریت شمال و طول اقامت ایشان در آن طرف که می‌خواست آنجاها را به کلی صاف و پاک نماید علتی در پای های ایشان پیدا شد و با آن حال به نماز جماعت حاضر می‌شد و او را می گفتند: شما از حضور به جماعت معذورید می‌فرمود: بلی ولکن جواب «حی علی الصلوهٔ» را چه باید گفت و وفات ایشان در ۶۳ هجرت بوده است تا اینجا خلاصه تمام شد. شیخ بهائی مرحوم در جواب شاه عباس صفوی در ترجمه حال ایشان در رساله‌ی فتوا های خود در مقابل پرسشهای سلطان مزبور می‌فرماید و میرزا عبدالله أفندی اصفهانی [۲۹] در ریاض العلماء [۳۰] از ایشان نقل فرموده: به عرض می‌رساند خواجه ربیع علیه الرحمهٔ از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بسیار مقرب آن حضرت بوده و در کشتن عثمان دخل داشته و در وقتی که لشکر اسلام به خراسان به جهاد کفار آمده بود در اینجا فوت شده و از حضرت امام رضا علیه‌السلام منقول است که فرمود: ما را از آمدن به خراسان فائده‌ی دیگر نرسید به غیر از زیارت خواجه ربیع، انتهی؛ و صاحب [۳۱] روضات الجنات و آقای نهاوندی در کتاب «بنیان الرفیع» و مرحوم حاج سید محمد باقر مدرس [رضوی] [۳۲] مشهد از ایشان [خواجه ربیع] توثیق نموده‌اند و در جامع التمثیل در ترجمه حال ایشان می گوید که او همیشه ساکت بود و عابد، و سخن به جز ذکر خدا نمی گفت و شب و روز آرام نمی گرفت دختر او از عدم آرامش او پرسش کرد فرمود: ای دختر مرا شب و روزی در پیش است از تذکر آن نمی‌توانم از گریه آرام بگیرم و آن شب اول قبر و روز قیامت است. ای دختر وصیت من آنست چون وفات من رسید بر سر قبر من باشی

[صفحه ۳۱۲]

و سر خود را برهنه کنی و از حق تعالی درخواست نمایی که پدرت را در قبر عذاب نفرماید، چه یتیمان را در درگاه خداوند قدر و قربی است؛ چون وفات کرد، دختر به مزار او آمد و نصف شب که در رحمت الهی باز است سر خود را برهنه کرد و برای پدر دعا کرد ناگاه صدای غیبی شنید: ای معصومه سر خود را برهنه مکن و جزع منما که پدرت مشمول رحمت الهی شد «ان رحمهٔ الله قریب من المحسنین» [۳۳] دختر شکر به خدا کرد و تا صبح در سر قبر پدر بود و مشغول تلاوت قرآن بود سپس به خانه برگشت. خلیفه عصر مرید خواجه بود و به شکار رفته بود چون خبر وفات خواجه را شنید با عجله به شهر برگشت بر سر تربت خواجه آمد و امر کرد قبر او را بشکافتند تا او بار دیگر دیدار کند چون او را قبر بشکافتند او در قبر نبود سلطان به خانه او رو گذاشت و دختر مشغول تلاوت قرآن بود در را زدند دختر پشت در آمد او را گفتند: خلیفه برای تسلی شما می‌آید گفت: خلیفه مگر پدر مرا در قبر پیدا نکرده که به خانه یتیمان رو گذاشته؟ تعجب کردند که از کجا فهمیدی پدر تو در قبر نبوده گفت: پدرم همیشه ساکت بود و حرف نمی‌زد مگر به ذکر الهی و بسیار می گفت: «رب لا تذرنی فردا و أنت خیر الوارثین» [۳۴] دانستم که تنها در قبر نخواهد ماند،

خلیفه ترجیع گفت و برگشت؛ بعد از سه روز دختر هم وفات کرد خلیفه حاضر شد و با کمال احترام او را پهلوی پدر دفن کردند و بعد رو کرد به مردم و گفت خدا رحمت کند ایشان را که [از] بزرگان دین بودند و مراعات مرده و زنده ایشان لازم است. در اینکه ربیع بن خثیم تمیمی کوفی از تابعین، شخص موحد و خداشناس و زاهد و عابد بود و از جمله زهاد ثمانیه بود اشکالی ندارد ولی جمعی او را مانند افندی اصفهانی و طریحی [۳۵] مرحوم و حاجی نوری [۳۶] در ریاض العلماء [۳۷] و مجمع البحرین [۳۸] و نفس الرحمن [۳۹] او را قدح [۴۰] نموده بلکه شاک و جائز و خائن و کافرش گفته‌اند و علت آن است که گفته‌اند با آن همه زهد و علم و ورع و تقوی، مآل امر او به ارتداد کشید و علم و عمل و زهد و تهجد او بر او فائده نبخشید.

لو کان فی العلم من غیر التقی شرفا

لکان أشرف کل الناس ابلیس

و در جنگ صفین به أمیرالمؤمنین (ع) تمرد کرد چنانچه [ابوالفضل] نصر بن مزاحم [۴۱].

[صفحه ۳۱۳]

[المنقری الکوفی العطار] در کتاب صفین [۴۲] خود که از جمله اصحاب و رواهٔ حضرت باقر (ع) است نقل فرموده: در مسیر حضرت امیرالمؤمنین (ع) به شام چهارصد نفر به حضور حضرت رسیدند که یکی از ایشان ربیع بن خثیم بود و گفتند: یا امیرالمؤمنین ما در این جنگ در شَکیم با معرفت ما به فضل تو و ما و شما و مسلمین از جهاد دشمن چاره نداریم ما را مأمور فرما به بعض سرحد ها که آنجا رفته و مقاتله کنیم و حضرت، ربیع را به سرحد ری فرستاد و اول لواء در کوفه برای ربیع بسته شد. و بعضی گفته‌اند در جنگ خوارج حضرت را عرض کرد: من با مسلمین جنگ نمی‌کنم و خواهش کرد مأمور آذربایجان شود حضرت او را به آذربایجان فرستاد. در ریاض العلماء [۴۳] گفته: «[هو ... کان من التابعین و من اتباع ابن‌مسعود الصحابی المعروف] و عندی أنه (یعنی ربیع بن خیثم) کمتبوعه (یعنی عبدالله بن مسعود) لیس بمرضی علی ما احسبه» بنابراین آنچه نوشته شد وجه جمع آن است که او در جنگ صفین بوده و در جنگ خوارج تمرد نموده و در جمله خوارج گشته نه به سیف و سنان بلکه به بیان و زبان. بعضی گفته‌اند او از اول خلافت حضرت امیرالمؤمنین (ع) تمرد کرد و به حضرت با دو نفر از تابعین بیعت نکرد چنانچه ۷ نفر از صحابه به آن حضرت بیعت نکردند از جمله ایشان سعد بن أبی وقاص [۴۴] و اسامهٔ بن زید [۴۵] بود؛ در نفس المهموم [۴۶] از ابن أبی الحدید [۴۷] و مناقب [۴۸] نقل فرموده که ربیع بیست سال حرف نزد مگر در قتل حضرت سیدالشهداء (ع) کلامی از او شنیده شد [۴۹] دوباره عود کرد به سکوت تا آنکه فوت کرد و گفت به بعضی از حاضرین جنگ شهادت حضرت سیدالشهدا (ع) را: «جئتم بها معلقیها» آیا آوردید سرها را معلق؟ و الله کشتید برگزیدگان را اگر درک می‌فرمود ایشان را رسول الله (ص) هر آینه می‌بوسید دهن های ایشان را و می‌نشانید ایشان را در حجر و کنار خود، پس خواند آیه شریفه را «اللهم فاطر السموات و الارض [عالم الغیب و الشهادهٔ] انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون» [۵۰].

[صفحه ۳۱۴]

تون یا طوس و قبر فردوسی

روز شنبه ۲۷ ذی‌قعده [۱۳۶۴ ه.ق] مطابق با ۴۲ / ۸ / ۱۲ [۱۳ ه.ش] ساعت یازده صبح با ماشین، با کرایه هر نفری چهار تومان با همراهی خانم و تهیه غذای ناهار و چایی حرکت کردیم و حدود ظهر وارد شدیم، شهریت طوس از بین رفته و دهکده مانند تشکیل یافته و قبر فردوسی میان محوطه و باغ وسیعی واقع شده و بنای عالی از سنگهای مرمری یک قطر مربع روی قبر و بالای بقعه نهاده شده و حجاری آن اثر از حجار باشی از حسین زنجانی شده کما اینکه فعلا [سنگ] فرش حرم و رواق و موزه حضرت ثامن الائمه (ع) و قبر و مرقد مرحوم شیخ بهایی (ره) و غیره از صنعت های ایشان است و عوض صندوق طلایی سفید (پلاتین) حرم شریف

رضوی که پنجاه و پنج من یا زیاد بوده و در عصر رضا خان پهلوی برداشته شده و جای آن سنگ گذاری شده و گویا علاوه صندوق خاتمی نادر شاهی هم داشته، هر دو برداشته شده و فعلا دو ضریح خاتمی مرصع با یک در مرصع با جواهرات داشت و روی آن ضریح نقره مشبک قرار گرفته و دو قندیل جواهراتی روی ضریح مقدس برقرار است گفتند: توی ضریح پایین صندوق طلایی، جعبه جواهراتی بوده آن را هم رضا خان برده و چهار فقره جعبه دارای اشیاء نفیسه از شمشیر و خنجر که یکی از آن خنجرها را محمد رضا شاه پهلوی [۵۱] تقدیم نموده، در چهار طرف حرم نصب شده به طوریکه که خواهم گفت در موزه‌ی شریف چیزهای جواهری از قبیل قندیل های ملیله و طلا و اسلحه‌های مرصع آثار سلطان عباس صفوی موجود است ولی رضا خان آنچه را که برداشت و رفت سهل است یکصد [و] هفتاد [و] پنج هزار جمعیت خراسان را به رفع حجاب و تغییر شکل ملزم کرد و بالاخره مسجد گوهرشاد را با آن تحصن و آن جمعیت در موضوع فوق [به] مسلسل‌ها بست و چون برگ خزان روی هم ریخت و زنده و مرده را یکجا در سه شبانه روز با ماشینها جنازه کشی نموده در اطراف کوه سنگی زیر خاک قرار داد و بسیاری را علاوه بر مرده یا زنده به گور کرد و چنان خدا گیر شد ... ذخائر و خزائن و آثار عتیقه و اشیاء نفیسه را که گفته‌اند هشتصد [!] کامیون بوده حمل کرد و به خارجه تقدیم کرد یا بلکه از دستش گرفتند و خودش را اسیر وار در جزائر با سودان [۵۲] هم نشین کردند و بالاخره مرد یا کشتند و جنازه‌ی او چنان مطرود نظر حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیه شد [که] نتوانستند با تشریفات سلطنتی حمل دهند و نمی‌دانم در کجا زیر خاکش کردند [۵۳] یا در الکل نگاه داشتند «صلوات الله و سلامه علی الماضین من السلاطین

[صفحه ۳۱۵]

الذین هم یفتخرون ... و لعنهٔ الله علیه و قد خرب الدین و امارهٔ» و هر چه کرد دست نشانده انگلیس بود به دستور ارباب خود مادیات و معنویات مملکت را به باد فنا داد فقط تظاهراتی کرد که برای آن بقاء و ثباتی نخواهد بود که معادل هشتاد میلیون اسلحه ایران یکجا شد، یکصد [و] پنجاه هزار لشکر [؟ نفر] که تقریبا ده لشکر باشد از بین رفت و شیرازه آن پاشید فعلا نوزده هزار [نفر] تقریبا ۳ لشکر اسمی بدون رسمی باقی است می‌خواهند دوازده [هزار] و یکصد [و] سی نفر افزوده نمایند و دو لشکر اضافه نمایند و نمی‌دانم برای چیست مادامی که دست خارجه توی کار است با صد مقابل اینها کاری را موفق نخواهند شد و موقعی که استقلال و استقرار دارند بیست هزار نفر کافی است. باری می‌بینم حجار باشی [استاد حسین زنجانی] توجهی برده و اسم و رسمی پیدا کرده فعلا اجازه می‌خواهد برود و صحن مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را [سنگ] فرش کند و نهصد هزار مخارج ملحوظ شده ایده الله «و این نام به دیار خود برد و به یادگار گذاشت».

خلاصه چون از ماشین پیاده شدیم در آهنی بزرگی بر روی ما باز شد و جواز و بلیط ورود و تماشا به ما عطا شد چون وارد شدیم چهار باغی دیدم و استخر بزرگی مشاهده کردیم در وسط باغ و پشت استخر قبر فردوسی است؛ در بقعه را آقای رجائی مباشر آنجا باز کرده وارد بقعه شدیم در دو طرف راهرو سنگها تراشیده شده و از سلاطین و پهلوانان ایران با عملیات حجار باشی ترسیمات قشنگی و جالب نظری پیدا است و قبر فردوسی مرحوم در زیر زمین در وسط بنا قرار گرفته از مرمر و روی قبر تخته سنگی است که در او کنده شده [فردوسی] [۵۴] در نیمه قرن صده‌ی [سده‌ی] چهارم ظاهرا در طابران ولادت یافته و در چهارصد [و] یازده و یا شانزده وفات کرد و چون غوغای عوامانه مانع شد که در قبرستان دفن نمایند، در باغ خودش او را دفن نمودند؛ و گفته‌اند شیخ ابوالقاسم مجتهد گرگانی [۵۵] [گورکانی مساوی گرگانی] یا کس دیگر از روحانیون وقت به نماز ایشان حاضر نشد و گفت ایشان سی سال عمر خود را در تعریف مجوس های ایران گذرانده و حال او بر من معلوم و مکشوف نیست از این رو مسلمین هم مانع می‌شوند که او را در قبرستان خودشان دفن نمایند و شب شیخ مزبور همین شیخ، ابوالقاسم حکیم فردوسی را در خواب می‌بیند در کمال راحتی و خوشی و سبب آن را می‌پرسد و او می گوید خدای مرا

[صفحه ۳۱۶]

بخشید برای آن بیتی که گفتم:

خداوند بالای هستی توئی

ندانم چه آنی هر چه هستی توئی

بعد شیخ [مجتهد گرکانی] بیدار شده و مردم را جمع نموده و معذرت می‌خواهد و با جماعتی سر قبر ایشان حاضر شده و نماز می‌خواند و فاتحه و دعا بر روح ایشان هدیه می‌نماید.

ما بعد از فاتحه و دعا با آقای رجائی وارد موزه فردوسی شدیم، محصلین دبیرستان‌های ایران از هر جا و محلی اشیاء نفیس و قیمتی فرستاده بودند و همه را جابجا آقای رجائی برای ما معرفی کرد و میز خاتمی قشنگی مال درخت شیراز آنجا از همه جالب‌تر بود و مقداری نقره، سکه و ساعتی از آستان [مقدس رضوی] فرستاده شده بود همه را تماشا کرده بیرون آمدیم و از مشهد تا آنجا ۲۹ کیلومتر است و نماز قصر است و رودخانه در جاده واقع است که آن حد شهر طوس سابق بوده است و یک بنای آجری نرسیده به آرامگاه فردوسی در طرف چپ راه واقع شده و معروف است به بنای هارون [۵۶] یا مأمون [۵۷] است و فعلا سقوط کرده و خراب شده و آنجا معروف است که حمید بن قحطبه [۵۸] به امر هارون شصت نفر سادات علوی و فاطمی را کشت و با مباشرت غلام هارون به چاه انداخت و گویند چاه در وسط بقعه یا اطراف آن بوده و مردم پاس احترام نگاه می‌دارند و دعا و فاتحه می‌خوانند و از اهالی آنجا مذاکره نمودند که در پاره [ای] از شبها نوری در آن بقعه دیده شده و آن را به واسطه دفن همان سادات می‌دانند، دور طاق جلوی آن بنا گفتند نوشته شده «الدنیا ساعهٔ» [۵۹].

از جهت آثار فردوسی «شاهنامه» ایشان است که ۶۰ هزار بیت است و علاوه بر نعت خداوند تعالی و مدح پیغمبر صلوات الله علیه و قسمتهای دیگر از وصف خرد و دانش شرح حالی از پنجاه پادشاه از اول زمان کیومرث الی زمان یزجرد بن شهریار مشتمل بر حکم و مواعظ و ترغیب و ترهیب است، گفته [است؛] و در سی و پنج سالگی شروع نموده و در سی و پنج سال تمام کرده و تاریخ ملی و زبان فارسی ایران را نفس تازه دمیده و در عین حال به عقیده دینی و اسلام او و آئین تشیع [۶۰].

و ایمان او به خدا و روز جزا، خللی

[صفحه ۳۱۷]

نمی‌توان نسبت داد چه ذکر تاریخ و لو شرح حال مجوسی و مزدکی باشد ملازم انحراف از دین و آئین نیست، از این رو نام خود را زنده گذاشت و خود او فرموده:

جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت

از این پیش تخم کس نکشت

بناهای آباد گردد خراب

ز باران و از تابش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخی بلند

که از باد و باران نیاید گزند

نمیرم از این پس که من زنده‌ام

که تخم سخن را پراکنده‌ام

دولت ایران در سال ۱۳۱۳ شمسی جشن هزاره تولد ایشان را در تهران برپا کرد و تمام جهان فرهنگ و دانش در آن اشتراک جست و از شانزده کشور بزرگ نمایندگان به تهران آمده و در کشورهای خاور و باختر جشن ولادت ایشان گرفته شد و ایشان در قسمت اول عمر و ایام جوانی دهقانی داشت و به کشت و زراعت اشتغال داشت و در طابران طوس باغی داشت و آنجا اقامت می‌کرد و در

قسمت دوم عمر و ایام سستی و پیری آسایش و رفاه از او برفت و به ناچار رو به غزنه پیش سلطان محمود غزنوی [۶۱] گذاشت و ما اینجا به ذکر مطالب زیر اکتفا نموده و از صحت و سقم آن صرف نظر می‌نمائیم و ترجمه حالات ایشان را خاتمه می‌دهیم.

شب سوم ماه شعبان ۱۳۵۴ قمری در فومن گیلان در مغازه آقای مشهدی یعقوب زنجانی (زبده‌ی فلاحتی) نشسته بودم آقای سید مجتبی بتولی نقیب زاده مذاکره نمودند: روزی فردوسی حاضر مجلس سلطان محمود می‌شود و سلطان در غیر موقع معین به حرمسرا می‌رود و فی الفور برمی‌گردد و این جمله را مکرر می‌کند: «نیمی درون نیمی برون» و غیر از فردوسی سه شاعر دیگر در مجلس سلطان حضور داشته‌اند و میل سلطان در تربیع این جمله بود، فردوسی از آن تفرس و قریحه طبعی خود ملتفت شده و می‌گوید:

در حوض بود آن سیم تن

شه را چو دید اندر صحن

انگشت حیرت در دهن

نیمی درون نیمی برون

سلطان از او ظنین شده جلاد می‌خواهد حضار وساطت می‌کنند، [سلطان محمود غزنوی] از قتل او می‌گذرد و امر به حبس او می‌کند؛ فردوسی شبی در محبس نشسته و سوره‌ی یوسف می‌خواند و از حبس و اتهام حضرت یوسف (ع) بی‌خودی و بدون جهت تذکر می‌کند و اشک می‌ریزد و رمه و گله داری هم در محبس بوده او هم گریه می‌کند

[صفحه ۳۱۸]

فردوسی به خیال اینکه او مفاد کلمات فردوسی را درک نموده و گریه می‌کند خوشوقت است و از او تمجید می‌کند و او شرح حال خود را بدین گونه تقریر می‌کند: من صاحب گله بودم در میان رمه‌ی من بزی بود می‌آمد و نزد من زانو به زمین می‌نهاد و من گاهی که او را نان می‌دادم و او سرش را تکان می‌داد ریش او مثل ریش شما حرکت می‌کرد [!] فردوسی خیلی متغیر می‌شود «روح را صحبت نا جنس عذابی است أليم» از زندبان [زندانبان] خواهش می‌کند و لباس خود را به او می‌دهد و او جای فردوسی را عوض می‌کند. [فردوسی] در زندان مدتی است مانده و فراموش شده و مثل مردم وحشی و جنگلی سر و صورت او شکل دیگری گرفته تا آنکه سلطان روزی از حرمسرا خارج شد و [با] این جمله کلام حرم خود را تکرار می‌کرد: «زاغ از دفن پرید» و می‌خواست ادباء از شعراء آن را تربیع نمایند، در این بین متذکر فردوسی شد أمر کرد او را بیرون آوردند و جمله خود را گفت، فردوسی بالبداهه گفت:

خالی که داشت در لب او شهد می‌چکید

هنگام بوسه بود که شه آن خال را مکید

آینه را بدست گرفت خال را ندید

از روی خنده گفت که: «زاغ از دفن پرید»

پس سلطان از ایشان معذرت خواسته و عفو می‌کند و از ایشان در شرح حالات و ترجمه سلاطین تقاضا نموده و امر فرموده و گویند به هر بیتی دیناری معین فرموده و چون ۶۰ هزار بیت تمام شد [بعد از سی سال] به عوض ۶۰ هزار دینار اطرافیان بدگویی و بدبینی کردند. ۶۰ هزار درهم معین شد و فردوسی قبول نکرد و از غزنه به هرات رفت و آنجا صد بیت در هجو سلطان محمود گفت که گفته‌اند این دو بیت از ایشان است:

اگر شاه را شاه بودی پدر

بسر می‌نهادی مرا تاج و زر

اگر مادر شاه بانو بودی

مرا سیم و زر تا بزانو بدی

یقین دان که شه ناتوانزاده است

بهای لب نان به ما داده است

شهریار [۶۲] پادشاه طبرستان ایرانی نژاد که فردوسی اخیرا پیش ایشان رفت، مانع از انتشار

[صفحه ۳۱۹]

اشعار اعجوبه ایشان شد تا وقتی که سلطان محمود از مسافرت هند برمی‌گشت و به مناسبت احمد [بن] حسن میمندی [۶۳] از فردوسی این بیت را خواند:

اگر جز بکام من آید جواب

من و گرز و میدان و افراسیاب

سلطان متذکر شد و ۶۰ هزار دینار برای فردوسی فرستاد ولی موقعی که عطایای سلطان از دروازه رود بار اشتر شهر طابران وارد می‌شد که جنازه‌ی فردوسی را به دروازه رزان می‌بردند و آن در [سال] چهار صد ۱۱ یا ۱۶ بود [۴۱۶ یا ۴۱۱ ه.ق] و از ایشان فقط دختری به جا ماند ولی نام فردوسی و [یاد] ایشان هنوز هم زنده است [۶۴].

همین آقای بتولی [نقیب زاده] گفت گویند: فردوسی از عیال و زن خود بسیار می‌ترسید و این اشعار را می‌خواست تنظیم کند:

یکی گفت کس را زنی بد مباد

دگر گفت زن در جهان خود مباد

دلارام باشد زن نیکخواه

ولی از زن بد خدایا پناه

زن و اژدها ...

[صفحه ۳۲۰]

تا گفت زن و اژدها ... زنش از در وارد شد. از ترس گفت: «هر دو پیغمبرند!» و چون او رد شد. گفت:

زن و اژدها هر دو در خاک به!

جهان پاک از این هر دو ناپاک به!

تهی پای رفتن به از کفش تنگ

بلندی سفر به که در خانه جنگ

و گویند او را اولاد ذکور نبود و زن او دختر می‌آورد. در موقعی از اوقات، جهل او را گفت اگر این دفعه دختر بزادی بر من قبول نیست. قضا را زن دختری زائید و او را با پسر تازه مولود چوپانی در همساده‌گی [همسایگی] عوض کردند و فردوسی را شادباش گفتند و از او شور و شیرینی ها خوردند و او بزرگ شد. گاهی فردوسی وارد می‌شد و نه [نا] پسری خود را می‌دید که سفره‌ی نان به پشت بسته و پشکل ها را با چوب در اطاق این طرف و آن طرف می‌برد و می‌زند و هی هی می‌کند، در تعجب بود، تا گاهی [که] در دم در ایستاده مشغول شعر سازی بود و می‌گفت: «بفرمود تا رخش را زین کنند» (از قول رستم) و مکرر می‌کرد تا مصرع دیگر را [در] ذهن کند، دختر کوچکی مشربهٔ (کوزه) در دست داشت و برای آب آوردن می‌رفت، تا شعر فردوسی را شنید گفت: «دم اندر دم نای زرین کنند» فردوسی تعجب کرد و پرسید: دختر کیستی؟ گفت: دختر چوپان! فی الفور او را بغل کشید و پیش زن خود آورد و گفت، ای زن این دختر از من و این پسر از چوپان و من عوض نمی‌کنم. ۲۹ / ۱۲ / ۲۴ [۱۳ ه.ش] تهران نوشتم - دیزجی).

زیارت مصاحف مقدسه و کتابخانه و مرقد مرحوم شیخ بهاء عاملی و دید (ار از) موزه حضرتی

روز پنجشنبه ۲۴ / ۸ / ۲۴ [۱۳ ه.ش] مطابق با ۹ ذیحجه ۶۴ [۱۳ ه.ق] برحسب اجازه و دستور آقای فرخ معاون استانداری [استان نهم] از طرف ریاست استانداری نهم بر رئیس تشریفات آستان قدس که: «حاج شیخ اسماعیل زنجانی و همرهان او را در قسمت موزه مبارکه و کتابخانه پذیرایی نمایند.» قبل از ظهر با سرهنگ خیری و امین دیزجی و بانوان و دو نفر دیگر از خیابان فلکه دز وصل مسجد گوهرشاد و طرف شرقی مسجد وارد صحن موزه شدیم که چهار قسمت گلکاری و حوض هایی را دارا بود و ابتدا از موزه شد با معرفی حضرت والا آقای میرزا عبدالعلی خان اکتائی رئیس کتابخانه و موزه از مقدسات و اشیاء نفیسه آنچه مورد توجه بود به ارقام زیر است:

۱ – کتاب خواص الأشجار [۶۵]، خطی که ۶۷۷ تصویر نباتی و ۲۸۴ تصویر حیوانی را داراست

[صفحه ۳۲۱]

و شاه عباس کبیر در ۱۰۱۷ [ه.ق] آن را تقدیم آستان فرموده‌اند [کتاب خواص الاشجار] تألیف «اوپ اقلیدس» به زبان عربی که ابتداء به زبان یونانی و بعد به زبان سریانی و اخیرا به عربی ترجمه شده است و مترجم آن مهران به منصور بن مهران بوده، کتابی است در علم نبات که از لحاظ خواص طبی تألیف شده و اولین کتاب مصور است که فوق العاده جالب توجه است. تاریخ ترجمه آن ۸۵۰ [ه.ق است] و فعلاـ در تمام دنیا نسخه آن منحصر به فرد است [و] یونانی و سریانی آن [نیز] از بین رفته [است] و با نبودن هیچ گونه وسائل امروزه در آن وقت از حیث رنگهای الوان و قلمها و صورت کشی ها، چنان جزئیات گلها را از ریشه و بدنه و گل بنها و ورق [برگ] و شاخه و ساقه حتی پرچمهای آن را روشن و واضح به رنگ مقتضی کشیده بودند که انسان قضاوت می کرد که این نقش برجسته و کاملاـ ممتاز است. در همان جعبه کتاب دیگری بود خطی در علم حیوان و مصور و مؤلف آن محمد بن زکریای رازی [۶۶] معروف که ایشان از اهل ری بودند و در حدود ۲۴۰ [ه.ق] در ری تولد یافته و در علم پزشکی مقام بزرگی داشته، در ری و بغداد طبابت کرده، در بیمارستان بغداد ریاست داشته و در شیمی و ترکیب و تجزیه ادویه استادی به سزا بوده و گویا در سیصد و ۲۲ [۳۲۲ ه.ق] وفات یافته [است].

نام کتاب مفید الخاص در موضوع طبی حیوانی است، در صفحه اول عکس دختری است [که] به حیوانات موذیه از مار و عقرب و غیره سم‌پاشی می کند و دستور دفع گزند آنها را می‌دهد [این کتاب] گویا اثر قرن ۷ [ه.ق] باشد. [این کتاب] تقدیمی نادرشاه افشار [۶۷] [بوده] و صفحات آن در مصر تذهیب شده و اشکال انسان و حیوان و...

۲ – قرآنها؛ ۱۴ فقره مصاحف مقدسه در همان سالن بود.

اول: قرآن به خط حضرت امیرالمؤمنین (ع) به خط کوفی در ورق آهو قبل از پنجاه [ه.ق]، اول [آغاز] و نقطه و اعراب نداشت و در آخر آن امضاء دارد «کتبه علی بن أبی‌طالب (ع)» با مهر شاه عباس و امضای شیخ مرحوم بهائی؛

دوم: قرآن به خط شریف حضرت حسن مجتبی (ع که] در ششصد هجرت با یک صفحه تزیین و تذهیب گشته [است]؛

سیم: قرآن به خط مبارک حضرت سیدالشهدا (ع) که گویا تمام قرآن نبود و در قطر

[صفحه ۳۲۲]

کوچکتر از قرآن حضرت مجتبی (ع) به نظر می‌رسید کما اینکه آن قرآن از قرآن حضرت امیرالمؤمنین (ع) کوچکتر دیده می‌شد و هر سه در خط و ورق کاملا شبیه هم بودند؛

چهارم: قرآن حضرت سجاد (ع) بود که نقطه و اعراب داشت و به خط کوفی بود و بعد از ۵۰ هجری که به وسیله ابو الاسود دئلی [۶۸] بـه امر عبدالملک مروان [۶۹] اعراب و نقطه به قرآنها گذاشته‌اند و قرآن حضرت سجاد (ع) هم در جنس آن قسمت بوده

است؛

پنجم: قرآن خطی به خط علیرضا عباسی [۷۰] [نقاش و] خوشنویس آن زمان سلطنت سلطان عباس صفوی است که سلطان مزبور در نهصد و نود [و] شش [ه.ق] به سلطنت رسیده [است]؛

ششم: قرآن خطی به خط عبدالقادر حسینی که ابراهیم قطب شاه هندی [۷۱] به موزه‌ی حضرت تقدیم داشته در تاریخ ۹۷۰ ه و به قدری این قرآن مذهب و مزین است و چنان عالی جلد است که ابدا قابل هیچگونه قیمتی نیست [قابل قیمت گذاری نیست]؛

هفتم: قرآن خطی به خط یاقوت [۷۲] معروف در دوره‌ی مستعصم [۷۳] عباسی؛

هشتم: سه قرآن خطی قرن ۵ ه.ق.

نهم: دو فقره قرآن خطی دیگر؛

دهم: یک جلد قرآن خطی مشتمل به یکصد سوره‌ی از قرآن به خط ابراهیم [۷۴] سلطان پسر شاهرخ [۷۵] نوه‌ی امیر تیمور گورکان [۷۶] و فرزند گوهرشاد [۷۷] بانی مسجد گوهرشاد که برای آستان مقدس نوشته شده و تاریخ آن ۷۲۸ [ه.ق] است، او از طرف پدر [شاهرخ] حکومت فارس داشته و خود از خط و نقاشی بهره‌مند بوده [است]؛

یازدهم: قرآن خطی دیگر [مربوط به] قرن نهم هجرت و نویسنده‌ی آن معلوم نیست.

[صفحه ۳۲۳]

دوازدهم: قرآن خطی دیگر به خط علاء الدین تبریزی [۷۸] که از نویسندگان بعد از سنه هزار هجری است؛

سیزدهم: قرآن خطی دیگر دارای ۶۶۰ صفحه و بر صفحه [های] آن به نحوی خاص گلکاری بوده و به عبارت دیگر ۶۶۰ فقره شکلهای گل داشت (شکل تذهیب و گلکاری هر صفحه غیر صفحه دیگر بود)؛

چهاردهم: قرآن دیگری در کتابخانه بود و تقریبا یک متر بود (تاریخش سال ۱۲۵۴ هجری بود) و فوق العاده جلد عالی داشت و یکی از پادشاهان سند تقدیم نموده است.

چون این سالن تمام شد در اطاق پذیرایی برای تنفس سیگار صرف نموده وارد کتابخانه شدیم و در دو طبقه کتب مختلفی در قفسه ها چیده شده بود، طبقه اول کتاب چاپی و طبقه دوم کتب خطی بود. بنا به گفته آقای اکتائی [مجموعا] بیست و دو هزار مجلد بوده است. از آنجا برگشتیم دوباره وارد سالنهای موزه شدیم که علاوه بر موزه قرآن، ۴ فقره سالن و اطاق پذیرایی عالی بود و در هر کدام اشیاء نفیسه و عتیقه قیمتی جابجا و مرتب بود و مربوط به قرن ششم هجری و بعد از آن بود؛ از پرده‌ها و روپوش های ضریح مقدس و فرشهای قیمتی و قالی سیم باف و قالیچه پشمی چهار فصلی عهد سلطان عباس صفوی و غیره اسلحه‌ها از قبیل شمشیر و خنجر و تیر و کمان و خود [کلاه‌خود] و غیره و تبر زن مال عهد عباس صفوی و یک پارچه لعل به وزن ۱۵ سیر و قندیل طلایی، ملیله سازی و گلدانها و شمعدان ها و مقراض ها و ظروف عتیقه و قدیمه بند و بست خورده و قدح های بسیار بزرگ به قدر لگن های حمامی و حوض مفرغ هندی که یک کر آب می‌گرفت و بسیار محکم و قرص [سنگین] بود و دور تا دور کنده [کاری] بود و درها و کاشیهای قیمتی من جمله در آخر همه منبر خاتمی بود که دو پله و یک عرشه داشت و گویا ساخت شیراز بوده و تاریخ صنعت آن (گشته صابر جاوید) بود از قرار معلوم [به حساب ابجد] مربوط به قرن یازدهم بود و اشعار ذیل در عرشه آن نوشته بود:

این منبر خاتم که در ایوان رضا

هاشم بی‌کس نهاده بهر شهدا

تاریخ بنایش گشته صابر جاوید

از آه و فغان و ناله ما پیدا

خلاصه آنکه تمامی نفایس حرم بعد از آنکه در زمان فرنگی‌ها به غارت رفته و قندیل زرین ۳ هزار مثقالی و الماس بزرگ بقدر

تخم مرغ هدیه قطب شاه ولی و ... شاه عباس بزرگ تا زمان رضا خان پهلوی که او خود سند آستانی و غیر اینها را از بین برده [و] غارتگری نموده، از نو

[صفحه ۳۲۴]

دوباره آرایش به خود گرفته است [۷۹].

بعد از تمام اینها، به زیارت قبر مرحوم شیخ بهاءالدین عاملی مشرف شدیم مقبره آن مرحوم فوق العاده قشنگ و جالب نظر و آینه کاری است و سنگ قبر آن مرحوم مرمر و روی آن سنگ مرمر قاب شیشه گذاشته شده و تعمیر مقبره در زمان رضا خان پهلوی و استانداری منصور [بنا] گردیده و این مقبره در گوشوار چپ واقع شده و کتابخانه یعنی قرائت خانه در طرف راست و موزه در وسط واقع [شده] و هر سه قسمت رو به جنوب حیات [حیاط] موزه بنا نهاده شده با پله‌ها و [سنگ] فرشهای مرمر که تقریر و تحریر آن ندیده به فکر نمی‌رسد و این مقبره دری از موزه دارد و دری از صحن جدید مرحوم فتحعلی شاه و در روی قبر در تخته سنگی تاریخ وفات ایشان ۱۰۳۱ [ه.ق] معین شده [است] و شرح حال ایشان در سرتاسر مقبره نوشته شده و مدت عمر ایشان ۷۷ و [یا]۸۷ [سال] بوده است و پایین قبر ایشان قفسه ای است محتوی ۱۵ جلد از کتابهای ایشان که هفتاد و دو جلد در دو مقبره نوشته شده [از قبیل:] اربعین و تحفه حاتمیه [تحفه حاتمی] و نفایس الارض [۸۰] و جامع عباسی و حدیقة الهلالیة و کشکول [۸۱] و [یک جلد دیگر کتاب] تهذیب [الاحکام شیخ طوسی [۸۲] [که سه برگ آن به خط خود مرحوم شیخ است، در قفسه موجود بود و مطابق سنگ قبر مرحوم شیخ، فعلا سنگی در دیوار بنای جلوی مقبره نصب شده و ترجمه حال ایشان را روشن و پر واضح نشان می‌دهد و در آن سنگ نوشته شده که ولادت آن مرحوم غروب روز پنجشنبه در ۱۷ شهر محرم الحرام در بعلبک در ۹۵۳ هجری بوده و در سال ۱۰۱۳ [ه.ق در]۱۶ شوال در اصفهان وفات یافته و در مشهد مقدس در همین محل مدفون گشته، مدت عمرش ۷۷ سال بوده است.

مرحوم شیخ حر عاملی و زیارت ایشان

قبر شیخ مرحوم محدث حر عاملی [۸۳] در صحن قدیم در طرف شمال آن واقع شده در سردابه که از صحن مدرسه میرزا جعفر راه دارد و آن راه داخل آن است و در پهلوی همان مدرسه در ایوان حجره‌ای، علامت و قبه‌ی کوچک برنجی نصب شده و مزار برای عامه از اینجا است که

[صفحه ۳۲۵]

راه خارج محسوب می‌شود و مدرسه میرزا جعفر دانشکده بوده در زمان [رضا خان] پهلوی و اکنون مخروبه شده و حجار خانه گشته [است] و قدیم یکصد و پنجاه نفر طلاب علوم دینی داشته که هر کدام هفت تومان آن زمان حقوق داشته‌اند؛ و گویند: میان محدث شیخ حر عاملی و میان مرحوم شیخ بهائی به واسطه اخباری بودن شیخ حر عاملی و اصولی بودن شیخ بهائی بینونتی بوده است، [یک] وقتی شخصی بر علیه یک نفر خانی پیش شیخ حر عاملی در موضوع ملکی که مدعی بوده اقامه شهود می‌کند و از شیخ [حر] حکم بر له خود أخذ می‌کند. خان ناعلاج می‌ماند و مضطر می‌شود و چاره‌ی در کار خود نمی‌داند؛ شخص از قضیه مسبوق می‌شود و گویا در واقع امر، خان ذی حق بوده است؛ آن شخص به خان می‌گوید: اگر من تو را کمک فکری کنم که تو به ملک خود برسی به من چه خواهی داد. قرار مدار می‌گذارند و یکصد تومان قبض، خان به آن شخص می‌دهد و آن خان را تلقین می‌کند که اقامه شهود نماید که شهود مدعی خان اصولی بوده‌اند و پیش مرحوم شیخ بهائی درس اصول خوانده و حاضر حوزه درس ایشان می‌شوند، چون خان این اقدام را می‌کند شیخ حر می‌فرستد آن مدعی را حاضر می‌نمایند و به بهانه نظر و تجدید نظر در حکم، آن را می‌گیرد و پاره می‌کند و مدعی عاجز مانده و ملک در تصرف خان می‌ماند.

قبر مرحوم طبرسی

مرحوم طبرسی شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی [۸۴] از اکابر علماء عاملین امامیه بوده و در ریاض العلماء [۸۵] نوشته مشهور [۸۶] میان خواص و عوام از حالات ایشان آن است که ایشان را سکته [ای] عارض شد که گمان کردند او وفات نموده او را غسل داده و کفن نمودند و دفن کردند و مراجعت نمودند چون او را افاقه شد خود را محصور و مسدود زیر خاک دید که هیچ چاره‌ی خروج و راه خلاصی ندارد پس نذر کرد اگر از این ... عظمی نجات پیدا کرد، کتابی در تفسیر قرآن تألیف نماید اتفاقا نباشی [کفن دزدی] قصد قبر او را کرد تا کفن او را بگیرد چون روی قبر را برداشت شیخ دست او را گرفت! نباش مات [و مبهوت] شد و شیخ با او حرف زد و اضطراب او زیاد شد. شیخ او را گفت: نترس من زنده‌ام و مرا سکته [ای] رسیده و کسان من

[صفحه ۳۲۶]

با من این معامله نموده‌اند و از غایت ضعت نتوانست که قیام کند و حرکت نماید، نباش او را به دوش گرفته و او را به منزل رسانید و او را مال و خلعت داد و نباش در دست او توبه کرد. پس ایفاء نذر فرمود و در ده جلد تفسیر مجمع البیان را نوشت بعد جوامع را در تفسیر در چهار جلد نوشت و او را [جوامع الجامع نام نهاد که] جامع فوائد تفسیر کبیر خود [مجمع البیان] و فوائد تفسیر کشاف (که معاصر بود با صاحب کشاف [جار الله محمود زمخشری] [۸۷]) است؛ بعد تفسیر مختصری تألیف فرموده در دو جلد؛ و در حدود شصت سالگی ایشان را سکته عارض شد و چون نجات یافت در حدود سی سال زنده ماند و مشغول تفسیرات خود بود تا حرکت فرموده از مشهد به سبزوار در ۵۲۳ [ه.ق] و آنجا رحلت فرمود در سال ۵۴۸ [ه.ق] در شب عید أضحی، پس جنازه ایشان را نقل کردند به مشهد مقدس و فعلا قبر ایشان در اوائل خیابان طبرسی که به نام ایشان است مزار عمومی است و در صحن کوچکی قبر بزرگی دارد و در آن صحن و در سکو های آن قبور دیگران است و مباشر ترکی دارد و این خیابان [طبرسی] سابق معروف به قتلگاه بوده و قتلگاه فعلا باغ ملی شده و چون در اواخر دولت صفویه به اشاره‌ی عبدالله خان افغان [۸۸] در آن محل قتل عام شده است لذا آنجا را قتلگاه گفته‌اند.

نادر شاه و قبر ایشان در خراسان

آرامگاه نادرشاه که یکی از آثار خود ایشان است در ۵۰۰ متری غرب حرم حضرت ثامن الائمه (ع) است در خیابانی که اکنون به خیابان نادری موسوم است و فعلاـ محاذات او با بالا خیابان تقاطع بوده و امتداد دارد و می‌پیچد به خیابان خسروی و گویا همین خیابان شمالی و جنوبی معروف به خیابان نادری است.

در وسط بالا مجسمه‌ی رضا خان پهلوی را قرار داده‌اند به خیال آنکه اطراف آن را سبزه میدانی قرار دهند و روبروی مجسمه دو خیابان باز کرده‌اند به نام خیابان فوزیه یا خاکی و [دیگری] گویا بنام خیابان شاه رضا و اداره‌ی شهرداری و فرمانداری را میان این دو خیابان قرار داده و مشغول ساختمانند در روبروی مجسمه و این هر دو خیابان در امتداد طولی می‌رسند به خیابان جم و خسروی و فعلاـ خود مجسمه را تخته پوش نموده‌اند و مقبره نادر شاه را اخیرا مدرسه دخترانه نموده‌اند و قبر نادرشاه در باغی واقع شده و سابق از طرف شرق

[صفحه ۳۲۷]

از بیرون دیده می‌شد که از نرده و از تفنگ های سابق ایران دیوار مشبکی ساخته بودند و فعلا از هر جهت مسدود است حتی در آن هم بسته است، شبها مدرسه اکابر و در هفته دو نوبت باشگاه قرار داده‌اند. نادر از ایل افشار بود، نادر قلی نامی که گله داری و سواری را داشت و چون به هجده سالگی رسید شجاع رشیدی بود [وی در زمره‌ی سربازان شاه صفوی قرار گرفت و در اثر رشادت

و شجاعت] فتوحات بزرگی کرد و بالاخره شاه طهماسب [۸۹] [صفوی] او را سپهسالار سپاه [خود] قرار داد [وی] به جایی رسید که شاه را خلع کرد و پسر هشت ماهه [۹۰] او را شاه کرد و خود نایب السلطنهٔ شد و ده سال زمامدار امور شد و فتنه ترک و روس و افغان را خاموش کرد و در روز عید بود که در کنار رود ارس امر داد چادرها و خانه‌های موقتی برپا نموده و جای ۷۰ هزار کس را مرتب نمود و از علماء و امرا و ریش سفیدان دعوت کرد و همه را گفت: آنچه را که انجام وظیفه نموده از انداختن قدرت بیگانگان و دفع سرکشان داخلی و ایجاد نیروی عظیم و نظم و انتظام مملکت و ایشان را گفت: حال شاه طهماسب یا پسر او را به پادشاهی بگیرند و او گوشه گیری کند کسی قبول نکرد! جز آنکه او را به سلطنت نشاندند تا چهل روز خودداری کرد سپس پیشنهاد کرد که سلطنت او موکول است به آن پیشنهاد و آن این بود که در عهد صفویه نزاع شیعه و سنی موجب ویرانی ایران و بروز جنگهای بی‌پایان شده بایستی ایرانیان از رفتار و گفتار سابق خود نسبت به اهل سنت و جماعت دست بردارند و [در مقابل] آنان نیز مذهب جعفری را پنجمین مذهب اسلام بپذیرند؛ نمایندگان جمعیت رود ارس و دشت مغان پیشنهاد او را قبول کردند. نامه‌ها نوشته و امضاء نمود و به خزانه سپردند و در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ [ه.ق] افسر [تاج] پادشاهی بر سر او نهادند. بزرگترین سیاستی که پادشاهان صفوی به کار بردند در استقلال و استقرار مملکت ایران در برابر سایر کشورهای سنی مذهب و زنده کردن نام علویان و پیروان علی (ع) در این کشور، همین ترویج و تقویت مذهب تشیع شد و مذهب تشیع و آئین اسلام را رشته ارتباط جامعه قرار دادند و علمای شیعه در این باب خدمات غیر قابل انکاری کردند و تفسیرها و احکام و اخباری در این قسمت نشر کردند و موجب استواری این بنا شد لکن نادرشاه سیاست خود را چنان دید توسط عبدالباقی خان زنگنه [۹۱] به دربار اسلامبول [دولت عثمانی] پیشنهادی کرد:

[صفحه ۳۲۸]

۱ - ایرانیان از عقاید پیشین خود نسبت به اهل تسنن دست برداشته و پیروی آئین جعفری شدند، مقرر شود علمای تسنن این آئین را پنجمین مذهب اسلام بشناسند و یکی از چهار رکن کعبه را هنگام حج برای نماز گزاردن آنان تعیین کنند و اجازه دهند از جانب ایران نیز در هر سال امیر حاجی مانند امیر حاج های مصر و شام معین شود که حاجیان را از ایران به کعبه برد؛

۲ - اسیران طرفین آزاد شوند؛

۳ - سفیری از هر یک از دو دولت در درباری دیگری مقیم باشد که از طریق سیاسی اختلاف مرزی و سائر پیش‌آمد ها را قطع و فصل نماید.

سلطان عثمانی [۹۲] مواد پیشنهاد نادر را پذیرفت مگر رسمیت مذهب جعفری را [!]؛ نادر شاه دوباره پیشنهاد خود را تعقیب کرد و مکرر در این خصوص با «باب عالی» یعنی دربار عثمانی مکاتبه کرد و سُفرایی فرستاد و علما سنت این امر و رسمیت دادن مذهب جعفری را بدعت دانستند و پیشنهاد نادر رد شد، به ناچار شاه سلطان عثمانی را تهدید کرد که شخصا آنجا تاخته و پیشنهادهای خود را به اجراء خواهد گذاشت ولی خود او و همچنان مردم را از بدگویی به خلفاء باز می‌داشت تا چون هندوستان را با یکصد و سی هزار لشکر که بیشتر کسبه و اصناف بودند و جماعتی از زنان و دختران در جامه‌ی مردان بسیج داده بودند در سال ۱۱۵۲ [ه.ق] به تصرف درآورد و ۵۶۵ کرور [۹۳] غنائم و پیش کشها بدست آورد. من جمله دو الماس دریا [ی] نور و کوه نور و تخت طاووس و هزار فیل و هفت هزار اسب و ده هزار شتر از همه پرمعنی تر شصت هزار جلد کتاب خطی [!] حمل داد؛ در بهار سال ۱۱۵۶ [ه.ق] به خاک عثمانی رفت عراق و کرکوک و موصل را گرفت و یکی [۹۴] از علمای خود را به دربار عثمانی فرستاد و خود به زیارت عتبات رفت و دستور داد گنبد حضرت امیرالمؤمنین (ع) را به زر گرفتند و صحن ایوان نجف را آرایش دادند و علمای ممالک اسلامی را از ایران و ترکستان و افغان و عراق گرد آورد و موضوع پنجمین مذهب را مطرح کرد و عموم، فتوی دادند که این پیشنهاد مخالف اصول اسلام نیست و [وی] مجددا [پیکی] [۹۵] به دربار عثمانی فرستاد و خود متصرفات خود را تخلیه نمود با لشکر

خود به کرمانشاه برگشت مراسلات

[صفحه ۳۲۹]

و پیام نادر اثری نکرد [به] علاوه از طرف دولت عثمانی شورش ها [یی] در ایران ایجاد شد و نادر شاه به حذف ماده‌ی رسمیت مذهب جعفری حاضر شد [!] و این پیشنهادی بود که موجب ختم دشمنی دیرین دو ملت و ضعف اسلام بود با آن همه کوشش از شرائط خود [دست] برداشت و قرار گذاشته شد ایرانیان از سب و بدگویی خلفاء خودداری کنند و [در مقابل] حجاج ایران و سایر ممالک شرقی در خاک عثمانی در امان باشند و از زوار ایرانی در سفر عتبات حقی گرفته نشود، ولی ایرانیان از این قرارداد نادر شاه در موضوع ماده محذوف و اصرار وی در انداختن رسوم و آثار پادشاهان صفوی ظنین شدند و ابرام او را در الغای مذهب شیعه و در اینکه می‌خواست این مذهب را یکی از مذاهب فرعی تسنن قرار دهد گمان بد کردند؛ مخصوصا در ۱۱۵۴ [ه.ق] که از مشهد به داغستان می‌رفت و از جنگل گلوله [ای] او را رها شد و دست راست و چپ او زخمی شد و از پسرش رضا قلی میرزا [۹۶] بدگمان شد و پس از محاکمه امر کرد هر دو چشمان او را کور کردند و [بعدا] از عمل خود نادم شد و امر کرد پنجاه نفر از امیران را به بهانه‌ی آنکه هنگام کندن چشم رضا قلی میرزا وساطت نکردند هلاک کرد و رفتار ناهنجار او زحمتهای او را از نظر توده و ملت فراموش کرد تا موقعی که خواست قزلباشان (تابعین و مریدان صفویه) را به قتل رساند، شب یکشنبه چند نفر از امراء که از جمادی‌الاخر شب یازدهم [سال ۱۱۶۰ ه.ق] به بهانه‌ی کار واجب چون معتمد نادر بودند و قراولان مانع نشدند وارد شدند و به شمشیر محمد صالح خان [۹۷]، [نادر شاه را] از پا درآوردند؛ مدت سلطنت او ۱۲ سال شد از ۴۸ [۱۱] تا ۱۱۶۰ [ه.ق]؛ پایتخت او مشهد بود و کمتر آنجا اقامت داشت تا آنکه در آرامگاه خود آرام ماند.

خراسان و طوس

طوس شامل دو شهر یکی طابران با فتح باء یک نقطه و دیگری نوقان با فتح نون و سکون واو و هر دو از هزار ده زیاد داشتند و سناباد از جمله آنها بوده است؛ طوس همان تون سابق است که گفته می‌شد: تون و طبس و سناباد قریه [ای] از قرا [ی] او [خراسان] بودند و فعلا چشمه‌ی سناباد و حمام سناباد در خراسان معروف است؛ که مشهور است حضرت ثامن الائمه صلوات الله [علیه] در آن چشمه غسل داده شد و مردم برای تبرک کفن های خود را آنجا می‌شورند [می‌شویند]؛ و از چشمه‌ی سناباد تا حرم شریف در حدود دو هزار متر می‌شود،

[صفحه ۳۳۰]

فرمایش حضرت رسول (ص): «بین الجبلین بین ارض طوس روضة من ریاض الجنة [۹۸] «میان دو کوه از زمین طوس باغی است از باغهای بهشت؛ [که می‌توان بر] سناباد طوس تطبیق کرد.

شخص عزیز علی اسلام مصرعه

قد ... به سناباد...

زندگانی و زندگی اهالی خراسان که یکصد و هفتاد و پنج هزار نفر به شمار رفته‌اند و عظمت ظاهری و باطنی سناباد که از یک دهی بیشتر نبود به واسطه وجود حضرت ثامن الائمه (ع) بوده و می‌باشد ... توفیق اهالی و عموم مسلمین شده آن همه مناجاتها و شب خیزها و بیداری سحرها و دعا و نماز شب‌ها و نمازهای جماعت و خیرات و مبرات از برکت وجود دائم البرکة آن حضرت است و پنج فقره نمازهای یومیه در مسجد گوهرشاد و رواق و حرم شریف از وجود مقدس حضرت ثامن الائمه (ع) بوده و قرار می‌گیرد. آقای نهاوندی با تمام وجهه و آقای خوئی [۹۹] و آقای شیخ غلام حسین تبریزی [۱۰۰] و دیگران در مسجد گوهرشاد نماز جماعت دارند و آقای ملایری [۱۰۱] حاج سید ابوالقاسم و آقای اردبیلی [۱۰۲] و آقای شیخ حبیب ملکی در رواق و حرم

شریف اقامه جماعت دارند. همه شب در حرم مطهر باز است تا نصف شب تقریبا و به فاصله دو سه ساعت در موقع سحر دوباره باز می‌شود، مناجات گفته می‌شود مردم را دعوت می‌کنند به وسیله مناجات برای سحرخیزی:

برخیز که عاشقان به شب راز کنند

گرد در دوست پرواز کنند

هر جا که دری است به شب می‌بندند

الا در دوست که شب باز کنند

نزدیک به ظهر برای جاروب کشی حرم را خلوت می‌کنند چه لذتی داشت که با اشک چشم موفق شده جاروب به دست گرفته در آن موقع خلوت و بالا سر آن حضرت را جاروب می‌کردم و متذکر مرحوم شاه عباس [!] بودم و می‌خواندم:

آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

شبهای جمعه تا صبح حرم مطهر باز است شبی (شب عید اضحی) موفق شدم تا صبح در حرم مطهر بیدار و شب بیدار بودم و دو بیت مثنوی را متذکر شده و می‌خواندم:

گفت اینجا هست نامحرم ... ل

علمه بالحال حسبی ما السؤال

من نمی‌دانم چه خواهم ز انجناب

بهر خود و الله اعلم بالسؤال

[صفحه ۳۳۱]

عرض حاجات در بالای سر آن حضرت بعد از غسل حاجت و بعد از دو رکعت نماز حاجت و تذکر حاجات در قنوت انشاءالله رد و برگرد ندارد؛ پنج فقره حاجت عرض کرده‌ایم از اول ورود تا موقع آخرین خروج و وداع با چشم گریان و در عریضه عرض نموده از پایین پا تقدیم نموده، منتظرم ای ثامن الائمه:

۱- غفران ذنوب خود و والدین و معلمین و ذوی حقوق؛

۲- وسعت معاش و زندگانی و زندگی خوش؛

۳- سعادت آخرت به قولی «اللهم انی اسئلک الراحهٔ عند الموت و العفو عند الحساب»؛

۴- زیادتی علم و فهم و درک و دراکه و کشف حقائق آیات شریفه و عمل به علم؛

۵- زیارت حضرت أبی‌عبدالله الحسین (ع) عاجلا مع السعهٔ و الرفاه و شفاعته علیه‌السلام آجلا.

گاهی متذکر می‌شدم حال زائری را که در عهد حضرت نقیب الاشراف آقای سید رضی و به اصرار ایشان به حرم مطهر ابی‌عبدالله [ع] وارد شد و گفت:

چو رسی به کوی دلبر بسیار ... بگذر

که ... بار دیگر...

تا گفت جان داد و به حضرت تقدیم نمود و چه لذتی من می‌بردم به خلاف بعضی مقدسین؛ در طلوع و غروب آفتاب که نقاره می‌زدند و دور دور حضرت می‌گفتند: «اللهم لا تجعل آخر العهد منی لزیارتی اياه آمین رب العالمین».

تو جهد کن کنی جای در دل هر کس

که دل نظر گه حق است تا در آن نظر افتی

اگر ز عرش بدر افتی به کنج چاه ملامت

هزار بار از آن به که از دلی بدر افتی

سعدیا حب وطن گرچه عزیز است ولیک

نتوان مرد بخواری که من آنجا زادم

روز آخر ماه ذی‌قعده روز وفات حضرت جواد [ع] در سال ۲۲۰ ه.ق به زهر معتصم عباسی [۱۰۳] در بغداد که به خورد آن حضرت داد و آن حضرت را شهید کرد؛ آن روز عموم بازاریان و دکاکین [مشهد] بسته شد و ضریح مقدس را سیاه‌پوش نمودند و دسته عزاداران با بیرق های سیاه و سبز در مقابل شباك [پنجره] مقدس دار التوحید سینه زده و عزاداری نمودند

[صفحه ۳۳۲]

و همچنین روز هفتم ماه ذیحجه روز وفات حضرت امام محمد باقر (ع) در سال ۱۱۴ ه.ق در مدینه، باز به همان قرار عزاداری شد؛ و شب عید قربان چراغانی مفصلی شد و در صحن جدید مرحوم فتحعلی شاه قاجار رضی الله تعالی عنه [!] و از پارسال عزاداری های مفصل فراهم می‌شود و شبهای جمعه در دار السیادهٔ سینه‌زنی می‌کنند و بحمدالله موفقند و چهارده هیئت و دسته بنام هیئت تشکیل یافته که من جمله بنام هیئت زنجانی [ها] برپا به دست آقای [حسین] حجار باشی زنجانی و مباشرت آقای میرزا اصغر روحانی سمسار دیزجی زنجانی در بالا خیابان، و با روضه‌خوانی آقای «بریا» [؟] که کاملا پسند اهالی شده و مورد تمجید گشته؛ خلاصه تظاهرات دیانتی اهالی خراسان خوبست و منهیات جلوه و ظهوری ندارد و کم زنی دیده می‌شود که بی‌حجاب بیرون بیاید و اهالی و اطراف آن اغلب شالی دور سر می‌پیچند و موفق عبادت و زیارت و دعا و قرآن می‌باشند و قسمت مادی ایشان از وجود دائم البرکهٔ حضرت در اثر سیلهای وجوه زوار از مرده و زنده در خوشی و خوبی و رفاهند و صاحب میلیونها و میلیونر شده‌اند؛ نصرت یا نصیر بیك قراباغی را که چندی [پیش] در مشهد فوت کرده [بود] گفتند: سیصد و بیست و دو ملیان [میلیون تومان!] دارائی داشته و کسی از او بهره نبرده و اشخاص میلیون دار از قبیل آقای «قرشی» و غیره بسیار است و در عین حال مستأصل و پریشان هم زیادند، آقایان ثروتمندان کاری نمی‌کنند و کارخانه‌ای فراهم نمی‌کنند که هم خود بخورند و هم ایشان را بخورانند. «غنی مالدار است مسکین گدای».

از اینجا است کارگران و زحمتکشان و بینوا و بیچارگان گوش به دعوت همسایگان داده دموکراسی یعنی حکومت ملی که شعبات آن سوسیالیستی یعنی اجتماعی و کمونیستی یعنی اشتراکی و نهلیست یعنی عدمین [پوچ‌گرا] می‌شوند و می‌گویند چه خوب و راحتی است که بیست و چهار ساعت را سه قسمت بنماییم و در هر قسمتی کارگران هشت ساعت کار کنند و بعد از کار لباسی راحتی بپوشند و به قدر لیاقت کار خود، خودشان و عائله ایشان بخورند و بپوشند و دوا و غذا و تختخواب و رختخواب و هر وسیله‌ی زندگانی را از حکومت ملی بگیرند و بخورند و صرف نمایند و راحتی کنند دیگر چه حاجت به ملك و مغازه و باغی و املاك دارند، بگذارند همه دست حکومت باشد و با عدالت و با تسویه همه ملت، زندگانی نمایند که مرام بلشویکها است.

البته حکومت تحت نظر ملت و توده باشد و به نحو شورای ملی و به اجتماع، کار مملکت بهتر است جریان و انجام بگیرد نه بطور دیکتاتوری و انفرادی و استبدادی؛ و البته ندار با مال دارها بایستی اعاشه مشروعی بنماید، مزد ببرند وجوه شرعی بخورند، فقرا را اغنیاء باید

[صفحه ۳۳۳]

مساعدت و کمکها بنمایند نه اینکه خود بخورند و عوض همراهی و دستگیری فقط «الحمدلله»، «الهی شکر» بگویند و همین مبنا است که شوروی ها در اطراف آن تبلیغات می‌کنند و مردم همه جا مخصوصا ایران چشم و گوش سوی ایشان باز کرده «لبیک – لبیک» می‌گویند و این همه آشوب و غوغا قسمت شمالی ایران را از خراسان تا تبریز و اطراف آنها را گرفته و مانند سیل مرام ایشان

پیشرفت می کند و به عنوان کلوپ حزب توده و دموکراسی از ایشان اجابت می‌شود و می گویند این مرام عین اسلام و حقیقت دین است [؟!]؛ ولی تعقل و تفکر نمی کنند که کمونیست شایع امروز همان اشتراکی در زن و مال دیروزی نیچری ها است که منکر خدا و دین و موسی (ع) و عیسی (ع) و محمد (ص) بودند و دین را مخالف ترقیات می‌دیدند و از جمله اوهام و خرافات قائل بودند همان مزدک نیچری یعنی طبیعی بود که می گفت: کدام عقل و دانش به پایه‌ی نیچر می‌رسد که از همه خوردنی و آشامیدنی و زنها در بین همه خلق مشاع داده، پس چرا انسان از جهت جعلیات و همیه از مادر و دختر و خواهر خود محروم مانده و دیگران بهره‌مند شوند و چه معنی دارد شخص اموال مشاعه را یا زنی را به حباله‌ی تصرف خود درآورد و سائرین را از آن منع کند، پس بر همه لازم است که غل ظالمانه قوانین و شرایع عقل ناقص را به حکم شرع نیچری از گردن براندازند، چه هر چه آداب و قوانین و حدود وضع شده همه موجب جور و ظلم و تمامی بر باطل است و منتهی خلاصه کاری باید کرد که خالق و مخلوق را راضی ساخته و دین و دنیا را تأمین نمود و به سعادت دارین موفق شد؛ تا اینجا بس است.

عودت از حضور حضرت ثامن الائمه

یکشنبه ۲۷ آبان ۲۴ [۱۳ ه.ش] مطابق ۱۲ ذیحجه ۱۳۶۴ ش [ه.ق] از بنگاه شمس ماشین گرفته دو نفری هفتاد تومان با اضافه بار ۳۰ من و سپس پیش کرایه یکصد تومان دادیم و با وداع مختصری از حضرت ثامن الائمه (ع) اجازه مرخصی خواسته و مقارن ظهر حرکت نمودیم. در چناران ده فرسخی مشهد (که دو سه روز قبل ۱۴ هزار [تومان] وجه نقدی صندوق و چمدان های رئیس خرید غله دولتی [را] زده بودند و امین مأمور تحقیق شد و ده نفر امنیه به اطراف فرستاده شد و خبری تا ما آنجا بودیم نشد) پیاده شدیم و همانجا محل تفتیش قاچاق تریاک بود؛ در باغچه در کنار جوئی نهار خوردیم، از آنجا حرکت کرده در رستم آباد ۳۷ فرسخی مشهد شام خوردیم و خوابیدیم [و صبح زود از آنجا] حرکت نموده اول آفتاب از سبزوار ۴۰ فرسخی مشهد عبور کرده و گذشتم و چهارده فرسخ رفته در کهک ناهار خوردیم و از آنجا عصر دوشنبه ۱۸ فرسخ حرکت نموده وارد زیدق شدیم و از زیدق به میامی حرکت

[صفحه ۳۳۴]

کردیم و گویا فاصله ۱۶ فرسخ بوده و از میامی حرکت نموده که نصف راه است به شاهرود رسیدیم به فاصله ۱۴ فرسخ و از آنجا به دامغان با ۱۲ فرسخ فاصله حرکت نموده و رسیدیم و شب دوم آنجا شام خوردیم و خوابیدیم و [اول صبح] از دامغان تا آهوان هشت فرسخ حرکت کردیم و از آهوان به عطاریه و گردنه آهوان چهار فرسخ راه رفتیم و صبحانه را در عطاریه خوردیم و حرکت نمودیم و از آنجا تا سمنان چهار فرسخ است و از سمنان تا سرخک ۳ فرسخ است و از سرخک تا حاجی آباد حرکت نموده و ۱۲ فرسخ رفتیم و آنجا نهار خوردیم تا ایوانه کیف حرکت کردیم که هفت فرسخ است و از آنجا گذشتیم تا شریف آباد رسیدیم گویا چهار فرسخ راه داشت و در شریف آباد [دوباره] تفتیش تریاک می کردند و این دفعه علاوه شده بود و از جهت آشوب تبریز و آذربایجان، تبریزی ها را سؤال کرده و از ایشان استیضاح می کردند و اکنون مشهور است ایشان استقلال می‌خواهند و در اردبیل و سراب و میانج [میانه] غوغا کرده‌اند و چهارده نفر را در میانج اعدام کرده‌اند یکی هم برادر آقا میرزا مشهود زنجانی، احمد آقا است؛ دولت عده [ای] فرستاده در شریف آباد قزوین از طرف روسها جلوگیری کردند و آقای بیات [۱۰۴] نخست وزیر سابق با سرهنگ و افسر ژاندارمری مأمور تبریز شد در ۲۴ / ۹ / ۴ [۱۳ ه.ش] به آنجا حرکت کرد گویا مقداری حالات [منطقه] رو به بهبودی گذاشته و نهضتی های آذربایجانیها در تهران سکوت پیدا کرده [است]. از شریف [آباد]۴۲ کیلومتری تهران حرکت نموده ساعت ده شب چهارشنبه، شب ۱۵ ماه ذیحجه ۶۴ [۱۳ ه.ق] با سلامتی به تهران رسیدیم و باران با شدت می‌بارید و یک هفته متصل بارش بوده یعنی از شب جمعه در خراسان و اطراف آن برف می‌آمد و در تهران باران بوده و رفقا خبردار نبودند تا روز جمعه ۱۷

ذیحجه باران قطع شد و رفقا به تدریج روز جمعه و روز شنبه روز عید غدیر را آمدند.

شب گذشته شب دوشنبه بیستم ماه شریف ذیحجه ۶۴ [۱۳ ه.ق] مطابق ۵ / ۹ / ۱۳۲۴ [ه.ش] در تهران نوشتم - اسماعیل دیزجی زنجانی، و الحمدلله علی هدایته لدینه و التوفیق لما دعا الیه من سبیله و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و علی سیدنا و مولینا أبی‌الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما؛ اللهم لا تجعل آخر العهد من زیارتنا ایاه به حق محمد و آله و ارزقنا زیارته و زیارهٔ جده أبی‌عبدالله الحسین علیه الصلوهٔ و آبائه علیهم‌السلام فی الدنیا و شفاعتهم یوم الحساب؛ آمین.

عرض شمالی مشهد مقدس از خط استوا سی و شش درجه و ۱۷ دقیقه و ۲۵ ثانیه است

[صفحه ۳۳۵]

[۲۵ و ۱۷ و ۳۶] و طول شرقی آن از رصدخانه گرینویچ نزدیکی لندن پنجاه و نه درجه و ۳۶ [دقیقه] و ۲۶ ثانیه ... است [۲۶ و ۳۶ و ۵۹] و اولین شهری که در زمین مقدس نهاده شده «سناباد» که اسکندر ذوالقرنین [۱۰۵] بنا گذاشته و در بعضی از عبارتها دارد: «بناها العبد الصالح» یعنی سناباد را بنده صالح اسکندر بنا نهاده و جلوس بعد از آن ... گشت؛ و حمید بن قحطبهٔ والی هارون‌الرشید در طوس که شصت نفر سادات را در شبی کشت، به امر او در زمین سناباد او جهت خود خانه و باغی گذاشت، در وقت سیر و تفرج در آنجا نزول می‌کرد و چون هارون وارد طوس شد همانجا فوت کرد در همان ملك حمید بن قحطبه مدفون گشت و قبه [ای] آنجا نهاده شد و موقعی که حضرت ثامن الائمه (ع) به مرو تشریف می‌برد و از سناباد گذشت آن قبه برپا بود و چون حضرت در قبله قبر هارون مدفون شد، سلطان سنجر سلجوقی [۱۰۶] یا پسر او یا پسر وزیر او شرف الدین ابوطاهر قمی [۱۰۷] مدقوق [۱۰۸] شد و اطباء علاج او را به تفرج و اصطیاد [۱۰۹] مقرر داشتند روزی عقب آهویی سر به بیابان طوس نهاد؛ آهو خود را در بقعه مبارکه انداخت، اسبان داخل آن بقعه شدند دانستند سری در این باشد، چون داخل بقعه شدند صورت قبر آن بزرگوار دیده شد استفسار و استشفاء نمود و چون شفا یافت سلطان سنجر را اطلاع دادند و استدعای بنای عمارت و بنیان شهری کردند، پس سلطان فرستاد بقعه و بارگاهی بر آن قبر مطهر بنیان کردند و شهربند کوچکی نیز بنا نمودند و عمارت عالی روی ضریح از آثار شرف الدین ابوطاهر قمی وزیر سلطان سنجر [سلجوقی] شد و گنبد مبارك در زمان سلطان سنجر نهاده شد و قبر شرف الدین در جوار حضرت ثامن الائمه (ع) می‌باشد رضوان الله علیه؛ و این قصبه یا شهربند کوچك در زمان دیالمه و آل‌بویه تعمیری به خود گرفت و مزار شریف اسم [و] عمارتی پیدا کرد و وسعت شهر در زمان الجایتو محمد خدابنده [۱۱۰] مغول شد چون نوبت به تیموریان رسید شهر طوس را امیر تیمور خراب کرد و ساکنین آن را بـه سناباد آورد و پسر او شاهرخ که در هرات سلطنت داشت زوجه ایشان گوهرشاد آنجا امر کرد پسر خود بایسنقر [۱۱۱] را و فرستاد او را به تعمیر روضه منوره پردازد و او همین عمارت و باغ حمید بن قحطبهٔ را دار السیادهٔ و دار الحفاظ و مسجد جامع بنا نهاد و بعد از ایشان شاه عباس صفوی شهر را وسیع فرمود و حصاری فرمود؛ و چون

[صفحه ۳۳۶]

ازبکیه (عبدالمؤمن خان) [۱۱۲] روضه منوره را غارت کردند و چنان دست به قتل گشودند که در روضه‌ی رضویه جوی خون جاری شد و شاید نام قتلگاه از این وقت باقی ماند ولی شاه عباس صفوی بهتر از پیشتر آن را آبادی فرمود و صحن شریف [را] وسعت داد و آب خیابان را از وسط صحن راه داد و در هزار و شانزده [۱۰۱۶ ه.ق] طلا کاری گنبد از مال خاص!! ایشان اتمام یافت و مدارس اهل خلافت را هم ایشان خراب کردند. الله وری خان [۱۱۳] بیگلربیگی فارس که به پایتخت آمد از طرف شاه عباس والی گردید، معمار و مباشر فرستاد و از هزار و سیزده تا بیست و یک [۱۰۱۳ - ۱۰۲۱ ه.ق] برای ایشان یعنی الله وردی خان مقبره بنا نهادند و در پایین پای حضرت و فعلا معروف به گنبد الله وردی خان است. و صحن جدید باغی بوده به امر فتحعلی شاه قاجار طرح آن ... شد و کاشی کاری و تزئین آن از موقوفات حضرتی شده و در مرصع پایین پای ضریح مقدس از تحف آن پادشاه است و

دارالسعادهٔ در پایین پا قبل از ساختن صحن جدید زمین بیاضی بوده و نصف صحن قدیم از بناهای میر علی شیر بوده و طلا کاری ایوان صحن قدیم و طلاـ کاری گنبد شریف در دفعه دوم از آثار نادر شاه است و سنگهای سقاخانه روبروی ایوان طلا از هرات آورده شده. حوزه علمیه و درس خارجی مشهد شریف با حجج الاسلام آقای حاج میرزا احمد آقازاده مرحوم حجهٔ الاسلام آخوند ملاـ محمد کاظم خراسانی مؤسس و مفتی اساس مشروطه ایران و آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی برادر بزرگ آقای حاج میرزا هاشم آشتیانی [۱۱۴] و کوچکتر از ایشان آقای حاج میرزا [احمد] آشتیانی [۱۱۵] می‌باشد مقیم تهران و آقای اردبیلی حاج میر یونس مجتهد می‌باشند. هوای خراسان نسبت به هوای تهران سردسیر و ییلاقی است و سیب خراسان معروف است.

پاورقی

[۱] در اختران فروزان ری و طهران ص ۳۴۰ تاریخ تولد ایشان ۱۳۰۳ ه.ق قید شده ولی در شرح حالی که به قلم خود نوشته تاریخ تولدش را ۱۳۰۹ ه.ق نوشته است.

[۲] معجم رجال الحدیث (آیهٔالله خوئی) ۱۰ / ۱۶ و ریحانهٔ الادب ۷ / ۱۶۲.

[۳] شخصیتهای نامی ایران ص ۳۱۴ (شاه عباس اول) و معجم اعلام المورد ۱ / ۲۸۰.

[۴] شرح حال رجال ایران ج ۳ ص ۶۱ و شخصیتهای نامی ایران ص ۳۶۱.

[۵] المسلسلات فی الاجازات ۲ / ۳۷۶ و آثار الحجهٔ ۲ / ۲۵.

[۶] الذریعه ۱۱ / ۳۱۰.

[۷] تاریخ خوی (آقاسی) ص ۵۳ و سیمای خوی ص ۱۶۸.

[۸] میراث اسلامی ایران دفتر چهارم (وفیات العلماء) ص ۷۰۰ و الفهرست المشاهیر علماء زنجان ص ۳۹.

[۹] أعیان الشیعه ۲ / ۳۳۱ و المسلسلات فی الاجازات ۲ / ۳۵۹ و نهضت روحانیون ۲ / ۱۶۱ و فقهای نامدار شیعه ص ۴۳۴.

[۱۰] آثار الحجهٔ ۲ / ۲۱۳ و خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران ص ۲۴۵.

[۱۱] گنجینه دانشمندان ۷ / ۹۴.

[۱۲] دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی۱ / ۱۵۱ / مرگی در نور (زندگینامه آخوند خراسانی) / أعیان الشیعه ۹ / ۵ / ریحانهٔ الادب ۱ / ۴۱.

[۱۳] اختران فروزان ری و طهران ص ۱۷۴ و فرهنگ رجال قاجار ص ۱۶۴ و گنجینه دانشمندان ۷ / ۹۵.

[۱۴] شرح حال رجال ایران ۲ / ۲ و شخصیتهای نامی ایران ص ۲۱۳.

[۱۵] معروف به کاسب آقا – احتمال می‌رود که برادر حضرت نباشد و الله عالم.

[۱۶] توجه شود که این نوشتار در سال ۱۳۲۴ ه.ش نوشته شده است.

[۱۷] ر ک. خاطرات سیاسی بهلول یا فاجعه مسجد گوهرشاد چاپ اول مؤسسه امام صادق (ع) ۱۴۱۰ ق.

[۱۸] شرح حال رجال ایران ۴ / ۱۵. و روزنامه ایران ۱۳۷۷ / ۴ / ۱۳ ص ۷ ش ۹۸۳.

[۱۹] أعیان الشیعه ۹ / ۱۹۲ و ریحانهٔ الادب ۶ / ۶۵ و نقباء البشر ۱ / ۲۶۱ و بیدار گران اقالیم قبله ص ۹۲ – ۱۲۷.

[۲۰] الفهرست لمشاهیر علماء زنجان ص ۷۰.

[۲۱] شخص مؤلف (ره): ۱ – نسخه خطی امالی دیزجی شماره ۱۰۱۳۹ – (امالی دیزجی) به قلم خودش. فهرست نسخ خطی کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، ج ۲. ۲۶ – اختران فروزان ری و طهران ص ۳. ۳۴۰ – علماء نامدار زنجان ص ۴. ۲۷ – الفهرست لمشاهیر علماء زنجان ص ۵. ۳۸ – میراث اسلامی ایران دفتر چهارم (وفیات العلماء) ص ۶۹۸.

[۲۲] أعیان الشیعه ۷ / ۴۲۵ و المسلسلات فی الاجازات ۲ / ۳۱۰ و ریحانهٔ الادب ۴ / ۴۸۷ و سیمای فرزانگان ۳ / ۲۵۳.

[۲۳] موسوعهٔ اعلام العراق ص ۲۲۱ و أعیان الشیعه ۱۰ / ۲۶۱.

[۲۴] روضات الجنات ۳ / ۳۳۲ و ریحانهٔ الادب ۲ / ۱۶۶ و نفس الرحمن ص ۲۴۰ – ۲۴۲ و ریاض العلماء ۲ / ۲۸۵ – ۳۰۴ و مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (با تصحیح محدث ارموی) مقدمه ج ۱ و مجمع البحرین ۴ / ۳۳۰ و طبقات ابن‌سعد ۶ / ۱۸۲.

[۲۵] أعیان الشیعه ۴ / ۲۱۶ و امل الامل ۱ / ۱۵۵ والکنی و الالقاب ۲ / ۱۰۰ و روضات الجنات ۷ / ۵۶ و دائرهٔ المعارف بستانی ۱۱ / ۴۶۳.

[۲۶] زهاد ثمانیه: ۱ – عامر بن عبدالله یا عامر بن عبد قیس [اعلام تمیم ص ۳۶۰]، ۲ – هرم بن حیان [المعجم العسکری الموسوعی ۲ / ۱۴۶۱] یا هرم بن جبان، ۳ – ربیع بن حثیم (مثل زبیر)، ۴ – اویس قرنی [منتهی الآمال ۱ / ۲۲۹ و معجم رجال الحدیث ۳ / ۲۴۴ و أعیان الشیعه ۳ / ۵۱۲ و طبقات ابن‌سعد ۶ / ۱۶۱]، ۵ – ابومسلم خولانی [وقعهٔ صفین (نصر بن مزاحم (ص ۸۵) تحقیق عبدالسلام هارون) و ریاض العلماء ۲ / ۲۹۷ و معجم رجال الحدیث ۴ / ۲۷۲] ۶– مسروق بن الاجدع یا الأجذع [معجم رجال الحدیث ۱۸ / ۱۳۲ و ۴ / ۲۷۲ و طبقات ابن‌سعد ۶ / ۷۶] ۷– حسن بن أبی الحسن [البصری] [معجم رجال الحدیث ۴ / ۲۷۲ و تهذیب الکمال فی اسماء الرجال (جمال‌الدین المزی) ۶ / ۹۵ و طبقات ابن‌سعد ۷ / ۱۵۶ و وفیات الاعیان ۲ / ۶۹] ۸– أسود بن یزید [النخعی] [معجم رجال الحدیث ۳ / ۲۱۱ و تهذیب الکمال فی اسماء الرجال ۳ / ۲۳۳ و طبقات ابن‌سعد ۶ / ۷۰] بوده‌اند در صفحه ۲۳۹ [۱۹۳] جلد اول منتهی الآمال فرموده: چهار نفر از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) از زهاد و اتقیاء بودند و چهار نفر دیگر باطل بوده‌اند و فرموده: اویس قرنی از حواریین حضرت امیرالمؤمنین (ع) و یکی از زهاد ثمانیه بلکه أفضل ایشان بوده و یکی از صد نفر است که در صفین حضرت را بیعت نموده به بذل مهجه در رکاب آن حضرت و پیوسته در خدمت آن حضرت قتال کرد تا شهید شد و [نقل شده] حضرت رسول الله (ص) اصحاب خود را بشارت داد به اینکه او مانند ربیع و مضر را شفاعت می‌کند و او از خیار تابعین بود [و روایت هم شده] که حضرت رسول الله (ص) در حق او فرمود: «تفوح روائح الجنهٔ من قبل القرن و اأشوقاه الیک یا اویس القرن» [بحارالانوار ۴۲ / ۱۵۵] [یعنی می‌وزد بوهای بهشت از جانب قرن پس اظهار شوق می‌فرمود به اویس قرن و فرمود:] و هر که او را ملاقات کرد از جانب من سلام برساند او را، و گاهی که از طرف یمن استشمام او نمودی فرمودی «انی لأنشق روح الرحمن من طرف الیمن» گویند او [پس] شتر بانی می‌کرد و از اجرت آن مادر را نفقه می‌داد وقتی از مادر اجازه طلبید به مدینه به زیارت رسول الله (ص) مشرف شود مادرش او را رخصت داد به شرطی که زیاده از نیم روز توقف نکند، اویس به مدینه آمد و حضرت در منزل نبود لاجرم پس از یک دو ساعت پیغمبر را ندیده به یمن مراجعت کرد چون حضرت به منزل آمد فرمود این نور از کیست که در این خانه می‌نگرم؟ گفتند: شتر بانی به نام اویس در این منزل آمد و باز شتافت، فرمود: در خانه ما این نور را به هدیه گذاشت و برفت. گویند خرقه رسول خدا (ص) را برحسب فرمان امیرالمؤمنین (ع) و عمر در ایام خلافت عمر به اویس آوردند و نگریست که اویس از جامه عریان است الا ـ اینکه گلیم شتری بر خویش ساتر ساخته، عمر او را بستود و اظهار زهد کرد و گفت کیست این خلافت را از من به یک قرص نان خریداری کند. اویس گفت انگشتر عقل سر عقل باشد به این معامله حاضر شود و اگر تو راست گویی بگذار و برو تا هر که خواهد برگیرد. گفت: مرا دعا کن. اویس گفت: هر نماز مؤمنین و مؤمنات را دعا گویم اگر تو با أهل ایمان باشی دعای من تو را دریابد و الا من دعای خویش را ضایع نکنم. اویس بعضی از شبها را می‌گفت: این شب، شب رکوع است و یک رکوع شب را به صبح می‌آورد تو شبی را می‌گفت: امشب، شب سجود است و به یک سجود شب را به نهایت می‌کرد. گفتند: ای اویس این چه زحمت است که بر خود می‌دهی؟ گفت: کاش از اول تا ابد یک شب بودی و من به یک سجده به پای بردمی. اما عامر بن عبدالله فرض کرده بود بر خود در هر روزی هزار رکعت نماز را و از طلوع آفتاب تا عصر مشغول می‌شد تا آنکه ساق ها و قدمهای او نفخ کرده بود و می‌گفت: «یا نفس یا أمارهٔ بالسوء انما خلقت للعبادهٔ» قتاده گفته: او از خداوند درخواست کرد

که برای او طهور و طهارت را در زمستان آسان سازد پس هر موقعی برایش آب وضو و طهارت می‌آوردند بخار می‌کرد. علقمه: او را دیدم نماز می‌خواند و ماری داخل پیراهن او می‌شد و از آستین او خارج می‌شد او را گفتند، گفت: من و الله حیا می‌کنم که از غیر خداوند بترسم و الله ندانستم دخول و خروج آن را و گفته‌اند آن ابلیس بوده که خواسته او را از حضور قلب وا دارد. قضیه عبدالله در اثنی عشریه در باب ثمانیه است. شب ۲۴ / ۹ / ۹ [۱۳ ه.ش] مطابق با ۲۵ ذیحجه ۱۳۶۴ در تهران نوشتم.

اسماعیل [دیزجی].

[۲۷] نفس الرحمن ص ۱۶۲.

[۲۸] ۱ – دانشنامه ایران و اسلام ۲. ۶ / ۸۴۹ – دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی ۳. ۴ / ۶۱۳ – طبقات مفسران شیعه ص ۴. ۳۳۹ – معجم اعلام المورد ص ۳۶.

[۲۹] روضات الجنات ۴ / ۲۵۵، ریحانهٔ الادب ۱ / ۱۶۱.

[۳۰] ریاض العلماء ۲ / ۲۸۵.

[۳۱] روضات الجنات ۲ / ۱۰۵ (شرح حال به قلم خودش) و ریحانهٔ الادب ۳ / ۳۶۶ / و تاریخ کامل ایران ص ۵۷۲ و معجم اعلام المورد ص ۱۸۰ و الذریعه ۱۱ / ۲۸۰.

[۳۲] آینه دانشوران ص ۶۷.

[۳۳] اعراف ۵۶.

[۳۴] انبیا ۸۹.

[۳۵] مجمع البحرین ۱ / ۵ – ۱۵ و روضات الجنات ۵ / ۳۴۹ و ریحانهٔ الادب ۴ / ۵۳.

[۳۶] ریحانهٔ الادب ۴ / ۳۸۹ و شرح حال رجال ایران ۱ / ۴۳۰ و دانشمندان و رجال مازندران ص ۲۸ و نقباء البشر ۲ / ۵۴۳ و أعیان الشیعه ۶ / ۱۴۳.

[۳۷] ریاض العلماء ۲ / ۲۸۵.

[۳۸] مجمع البحرین ۴ / ۳۳۰.

[۳۹] نفس الرحمن ص ۲۴۰ – ۲۴۲.

[۴۰] قدح: طعن کردن در نسب کسی، عیب کردن.

[۴۱] اعلام تمیم ص ۵۴۵.

[۴۲] وقعهٔ صفین (تحقیق عبدالسلام هارون) ص ۱۱۵.

[۴۳] ریاض العلماء ۲ / ۳۰۲.

[۴۴] المعجم اعلام المورد ص ۲۳۷ و معجم العسکری الموسوعی ۱ / ۷۶۰، طبقات ابن‌سعد ۶ / ۱۲.

[۴۵] المعجم العسکری الموسوعی ۱ / ۷۰.

[۴۶] چاپ سنگی نفس المهموم ص ۲۲۴.

[۴۷] دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی ۲ / ۶۴۰ و معجم اعلام المورد ص ۱۶ و فرهنگ زندگی نامه‌ها ۱ / ۲۲۳.

[۴۸] منقول از تفسیر ثعلبی (مخطوط) مساوی (الکشف و البیان فی تفسیر القرآن).

[۴۹] ر ک. گفتارهای معنوی (شهید مطهری) ص ۵۷.

[۵۰] زمر ۴۶.

[۵۱] فرهنگ فارسی معین ۶ / ۱۹۲۳ و معجم اعلام المورد ص ۱۱۳ و شخصیتهای نامی ایران ص ۴۳۳ و لغت‌نامه دهخدا حرف (م)

ص ۵۹۶.

[۵۲] [آفریقای جنوبی و موریس].

[۵۳] اول در مسجد الرفاعی قاهره به صورت امانت سپس در ری زیر خاک کردند!.

[۵۴] دائرهٔ المعارف فارسی (مصاحب) ۲ / ۱۸۷۲، و شخصیتهای نامی ایران ص ۳۷۰، و معجم اعلام المورد ۱ / ۳۱۹ و سرگذشت فردوسی (ناصر حریری).

[۵۵] نامه دانشوران ناصری ۵ / ۴۰ و فرهنگ سخنوران ص ۲۳ و دائرهٔ المعارف تشیع ۱ / ۴۳۴ (در بعضی منابع گورکانی آمده).

[۵۶] المعجم العسکری الموسوعی ۱ / ۶۲۷ و معجم اعلام المورد ص ۴۶۵.

[۵۷] المعجم العسکری الموسوعی ۲ / ۱۲۸۷ و معجم اعلام المورد ص ۴۱۳.

[۵۸] المعجم العسکری الموسوعی ۱ / ۴۹۶.

[۵۹] بحارالانوار (مؤسسهٔ الوفاء) ۶۷ / ۶۸ و ۷۴ / ۱۶۴.

[۶۰] در مدح امیرالمؤمنین (ع) سروده:

شهی که زد به دو انگشت ... را بدو نیم

برای قتل عدو ساخت ذوالفقار انگشت.

[۶۱] المعجم العسکری الموسوعی ۱ / ۷۷۸ و معجم اعلام المورد ص ۴۲۰.

[۶۲] گویند حسن میمندی بر طبع خوارج بوده و فردوسی شیعه صلب و بالطبع با او بد بوده و تشنیعی بر او گفته:

بدل هر که بغض علی کرد جای

ز مادر بود عیب آن تیره رای

که ناپاک‌زاده بود خصم شاه

اگر چند باشد بر ایوان و گاه

ز میمندی آثار مردی مجوی

ز نام و نشانش مکن جست و جوی

قلم بر سر او بزن همچو من

که گم باد نامش به هر انجمن

از مجالس المؤمنین [۲ / ۵۸۴ انتشارات کتابفروشی اسلامیه] قاضی نور الله شوشتر قسمت اواخر کتاب نقل شد. ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۷۲ ق مطابق ۲۹ بهمن ماه ۱۳۳۱ ش در تهران خیابان منیریه آقای سید یحیی خان توسی / اسماعیل زنجانی.

[۶۳] فرهنگ فارسی معین ۶ / ۲۰۷۹.

[۶۴] گویند در مجلس سلطان محمود چهار نفر شاعران نامور هر کدام یک مصرع این رباعی را گفته‌اند:

عنصری [شخصیتهای نامی ایران ص ۳۴۷]: چون عارض تو ماه نباشد روشن

عسجدی [فرهنگ سخنوران ص ۳۹۱]: مانند رخت گل نبود در گلشن

فرخی [شخصیتهای نامی ایران ص ۳۶۶]: تیر مژهات گذر کند از جوشن

[در نسخه دیگری: مژگانت همی گذر کند از جوشن]

فردوسی:

مانند خدنگ تیر در جنگ پشن

[در نسخه دیگری: مانند خدنگ گیو در جنگ پشن]

...نام مرد پهلوانی است که در کودکی کیخسرو حامی او [بوده] و پشن نام محلی است که کیخسرو را آنجا جنگی شده. [در این مجلس] سلطان از او تقاضای تنظیم شاهنامه [را] کرد و خواجه حسن میمندی را سلطان امر کرده بود به هر هزار بیت او هزار دینار طلبد [تا] او را از طرف شاه جایزه دهد و او [خواجه] به تحریک ارباب غرض در مقابل شصت هزار بیت او در مدت سی سال یا سی و پنج سال، شصت هزار درهم نقره [!] او را جایزه داد زیرا که فردوسی را در پیشگاه او متهم کرده بودند به رافضی [شیعه] بودن، ۲۰ هزار درهم از آن وجه را فردوسی به حمامی داد و ۲۰ هزار درهم از آن به ایاز [معجم اعلام المورد ص ۳۴۵ [مساوی عیاض] معروف داد و ۲۰ هزار درهم از آن وجه در حمام به فقاع فروش داد و یک شربتی از آن گرفت و خورد و بالاخره سلطان برای همین قضیه خواجه حسن [میمندی] را به قتل امر نمود. [در بعضی منابع محمود غزنوی در سال ۴۱۶ ق وی را معزول و به زندان انداخت و او بعد از مرگ محمود توسط پسرش از زندان آزاد و به وزارت گماشته شد. ر ک. فرهنگ فارسی معین ۶ / ۲۰۷۹].

[۶۵] ظاهرا همان کتاب «الحشائش و الادویة» تألیف (دیسقوریوس) ترجمه مهران بن منصور بن مهران، چاپ دمشق، مجمع اللغة العربیة سال ۱۹۶۵ م.

[۶۶] معجم علماء العرب ۱ / ۱۱۷ و شخصیتهای نامی ایران ص ۲۲۳ و موسوعة علماء الطب ص ۱۴۹ و معجم اعلام المورد ص ۲۰۱.

[۶۷] شخصیتهای نامی ایران ص ۴۶۹ و فرهنگ فارسی معین ۶ / ۲۰۸۸ و معجم الاعلام المورد ص ۴۵۱ و زندگی پر ماجرای نادرشاه.

[۶۸] طبقات مفسران شیعه ص ۳۵۳ و دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۵ / ۱۷۹ و دانشنامه ایران و اسلام ۷ / ۹۳۹ و نامه دانشوران ۱ / ۷ و ریحانة الادب ۷ / ۱۴ و روضات الجنات ۴ / ۱۶۲.

[۶۹] معجم اعلام المورد ص ۲۸۳ و المعجم العسکری الموسوعی ۲ / ۱۴۲۲.

[۷۰] فرهنگ زندگی نامه‌ها ۱ / ۱۷۱.

[۷۱] فرهنگ فارسی معین ۵ / ۱۲۰۳.

[۷۲] احوال و آثار خوشنویسان (مهدی بیانی) ۴ / ۱۲۲۷ و معجم اعلام المورد ص ۵۰۳.

[۷۳] معجم اعلام المورد ص ۴۲۴ و المعجم العسکری الموسوعی ۲ / ۱۳۲۴.

[۷۴] احوال و آثار خوشنویسان ۴ / ۱۰۱۳.

[۷۵] معجم اعلام المورد ص ۲۵۷ و المعجم العسکری الموسوعی ۲ / ۸۴۷ و نظم العقیان فی أعیان الأعیان (سیوطی) ص ۱۱۸ و دائرة المعارف الاسلامیة (دار المعرفة) ۱۳ / ۱۲۵.

[۷۶] معجم اعلام المورد ص ۱۵۰، المعجم العسکری الموسوعی ۱ / ۱۴۰۲، دائرة المعارف الاسلامیة ۶ / ۱۵۹ و دائرة المعارف تشیع ۲ / ۵۱۵.

[۷۷] ریاحین الشریعة ۵ / ۴۳.

[۷۸] احوال و آثار خوشنویسان ۴ / ۱۱۱۳.

[۷۹] عبارات در متن و حاشیه کاملا مخلوط شده است.

[۸۰] در الذریعه ۴ / ۲۰۰ «تضاریس الارض» که در ضمن شرح چغمینی به تاریخ ۱۳۱۱ ه.ق به چاپ رسیده است.

[۸۱] همه این کتابها چاپ شده است.

[۸۲] روضات الجنات ۶ / ۲۱۶، ریحانة الادب ۳ / ۳۲۵، معجم اعلام المورد ص ۲۷۶ و اعیان الشیعه ۹ / ۱۵۹.

[۸۳] معجم اعلام المورد ص ۱۷۰ و اعیان الشیعه ۹ / ۱۶۷ و روضات الجنات ۷ / ۹۶ و «رساله سجع البلابل فی ترجمة صاحب

الوسائل» آیةالله العظمی مرعشی نجفی (ره) که در تاریخ ۱۳۷۸ ه.ق در تهران چاپ شده است.

[۸۴] نامه دانشوران ناصری ۶ / ۳۲۵ و ریحانهٔ الادب ۴ / ۳۶ و روضات الجنات ۵ / ۳۵۷ و اعیان الشیعه ۸ / ۳۹۸ و ریاض العلماء ۴ / ۳۴۰.

[۸۵] ریاض العلماء ۴ / ۳۵۷.

[۸۶] این قضیه را به ملا فتح الله کاشی [کاشانی] [ریاض العلماء ۴ / ۳۱۸ و روضات الجنات ۵ / ۳۴۵ و اعیان الشعیه ۸ / ۳۹۳] هم نسبت داده‌اند که بعد از نجات [از مرگ]۳ جلد تفسیر منهج الصادقین را تألیف نموده است.

[۸۷] شخصیتهای نامی ایران ص ۲۲۹، ریحانهٔ الادب ۲ / ۳۷۹ و معجم اعلام المورد ص ۲۲۲ و ربیع الابرار فی نصوص الاخبار ص ۵ (مقدمه).

[۸۸] مطلع الشمس (محمد حسن خان صنیع الدوله) ص ۲ / ۲۹۸(عبدالله خان ازبک حاکم هرات).

[۸۹] شرح حال رجال ایران ۲ / ۱۸۶(شاه طهماسب دوم).

[۹۰] شرح حال رجال ایران ۲ / ۲۱۰ (شاه عباس سوم).

[۹۱] شرح حال رجال ایران ۲ / ۲۳۶ و تاریخ مشاهیر کرد ۳ / ۴۵۲ و زندگی پر ماجرای نادرشاه افشار ص ۴۶۰ و ۵۰۴.

[۹۲] ابراهیم پسر احمد اول عثمانی (۱۰۴۹ – ۱۰۵۸ ق).

[۹۳] هر کرور معادل پانصد هزار است.

[۹۴] میرزا ابوالقاسم کاشی شیخ الاسلام ر ک: شرح حال رجال ایران ۱ / ۵۸.

[۹۵] ملا علی اکبر ملا باشی خراسانی. ر ک: شرح حال رجال ایران ۲ / ۴۳۴ و زندگی پر ماجرای نادر شاه ص ۵۰۴.

[۹۶] شرح حال رجال ایران ۲ / ۳۴.

[۹۷] محمد صالح خان قوقلوی ابیوردی (ر ک. تاریخ روضهٔ الصفای ناصری) ۸ / ۵۶۵.

[۹۸] بحارالانوار ۹۹ / ۳۷(مؤسسهٔ الوفاء) حدیث: قال ابوجعفر علیه‌السلام: «ان بین جبلی طوس قبضهٔ قبضت من الجنهٔ من دخلها کان آمنا یوم القیامهٔ من النار». نقلا عن عیون الاخبار ۲ / ۲۵۶.

[۹۹] [محل سکونت] بازار سر سرای منزل آقای خوئی.

[۱۰۰] [محل سکونت] نزدیکی مسجد شاه منزل آقای تبریزی.

[۱۰۱] گنجینه دانشمندان ۷ / ۱۷۲.

[۱۰۲] [محل سکونت] بازار بزرگ پشت حوض چهل پاتی منزل آقای اردبیلی.

[۱۰۳] معجم اعلام المورد ص ۴۲۷ و المعجم العسکری الموسوعی ۲ / ۱۳۴۱.

[۱۰۴] نخست وزیر ایران از مشیر الدوله تا بختیار (دکتر باقر عاقلی) (۱۳۷۴ – ۱۲۸۵ ه.ش) – مرتضی قلی خان سهام السلطان بیات (آبان ۱۳۲۳ – فروردین ۱۳۲۴).

[۱۰۵] معجم اعلام المورد ص ۵۶ و المعجم العسکری الموسوعی ۱ / ۷۸.

[۱۰۶] المعجم العسکری الموسوعی ۱ / ۷۹۰ و دائرهٔ المعارف (بستانی) ۱۰/ ۱۰۸.

[۱۰۷] دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی ۵ / ۶۴۷ و مطلع شمس ۲ / ۵۱.

[۱۰۸] آنکه به مرض دق دچار شده باشد.

[۱۰۹] شکار.

[۱۱۰] دائرهٔ المعارف تشیع ۲ / ۳۰۷.

[۱۱۱] دائرة المعارف تشیع ۳ / ۸۶.

[۱۱۲] مطلع الشمس ۲ / ۳۱۱ (عبدالمؤمن بن عبدالله خان ازبک حاکم بلخ).

[۱۱۳] دائرة المعارف فارسی (غلامحسین مصاحب) ۱ / ۲۲۱.

[۱۱۴] گنجینه دانشمندان ۴ / ۳۶۴ (میرزا هاشم) و اختران فروزان ری و طهران ص ۱۸۰.

[۱۱۵] گنجینه دانشمندان ۴ / ۳۱۴ (میرزا احمد آشتیانی).

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹